



انتشارات مستضعفين

وابسته به آرمان مستضعفين

ارگان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفين ايران

اپورتونيسم وريشه‌های تکوينی آن

شناسنامه کتاب:

چاپ اول: آرمان مستضعفین - شماره های ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۴ - فروردین ماه ۱۳۶۰ الی خرداد ماه ۱۳۶۰

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - اردیبهشت ماه ۱۳۶۷

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - تیر ماه ۱۳۹۱

فهرست مطالب

- مقدمه..... ۷
- قسمت اول - اپورتونیسیم و تکوین آن**..... ۱۲
- ۱ - اپورتونیسیم چیست؟..... ۱۳
- ۲ - تفاوت میان «فرد» اپورتونیست و جریان اپورتونیسیم..... ۱۵
- ۳ - خصیصه‌های یک اپورتونیست..... ۱۹
- ۴ - تکوین اپورتونیسیم..... ۲۱
- ۵ - نمودارها و تبارزات اپورتونیسیم در حرکت..... ۲۵
- قسمت دوم - اپورتونیسیم و تشکیلات**..... ۳۰
- ۱ - مکانیزم «پیدایش اپورتونیسیم» در تشکیلات..... ۳۱
- ۲ - مکانیزم «رشد اپورتونیسیم» در تشکیلات..... ۳۴
- ۳ - نقش حساس «تئوری»، در توجیه حرکت اپورتونیستی..... ۳۶
- قسمت سوم - اپورتونیسیم در جامعه**..... ۴۰
- ۱ - در مقطع کنونی، به چه نیروهائی اپورتونیست اطلاق می‌شود؟..... ۴۱
- ۲ - اپورتونیسیم راست و اپورتونیسیم چپ..... ۴۲
- ۳ - کدامیک خطرناک‌ترند، اپورتونیسیم چپ یا راست؟..... ۴۷
- ۴ - آیا اپورتونیست‌ها در جبهه خلق قرار دارند؟..... ۴۸
- ۵ - چگونه با اپورتونیست‌ها برخورد کنیم؟..... ۴۹

مقدمه

در ادامه سلسله مقولات سکتاریسم، آنارشیزم، دگماتیسم، این بار به «اپورتونیزم» یعنی یکی دیگر از آفات حرکت‌های انسانی - تشکیلاتی می‌رسیم. همانگونه که در سلسله مقالات قبل نیز اشاره کردیم هر یک از این آفات، حداقل در دو صورت «انسانی» و «تشکیلاتی» متجلی می‌گردند که در همه حال به علت آنکه این بلیه ریشه و مبنای انسانی دارند، آفت «انسانی» آن صورتی بس بسیط‌تر و همه گیرتر دارد و اگر چنانچه قادر باشیم مسئله را در وجه اعم آن بررسی کنیم، به سادگی تبیین و تحلیل حالت اخص آن یعنی «آفت تشکیلات» ممکن خواهد شد. بدینسان، بررسی رابطه «اپورتونیزم و تشکیلات» خواه ناخواه در گرو ارتباط «اپورتونیزم و انسان» می‌باشد و تنها تحلیلی رئال و واقع‌گرا خواهد بود، که از کانال فوق گذشته باشد و اولاً به علت بی‌ریشگی و بی‌اساسی تحلیل، مسلماً قادر به درک اصولی ارکان و علل زیربنائی پیدایش اپورتونیزم در تشکیلات نخواهیم بود. قبل از آنکه بخواهیم به بررسی همه جانبه رابطه اپورتونیزم با انسان و تشکیلات بپردازیم، لازم است که به پاسخی کلی به پاره‌ای سوالات که در این رابطه عنوان می‌شود بپردازیم. برخی از این سوالات چنین‌اند: واژه اپورتونیزم از چه زمانی طرح شده و خصوصاً در جامعه ما چه مدتی است که عمومیت یافته است؟ آیا اپورتونیزم یک مسئله قدیمی و ریشه دار است و یا بالعکس یک مسئله جدید و نوی است که به علت شرایط خاص چند سال اخیر پدید آمده

است؟ این پدیده تا چه حد می‌تواند دارای اهمیت باشد که بر آن نام «آفت» و «بلای» حرکت «انسانی - تشکیلاتی» نهاده‌ایم؟ ...

از روزی که پدیده‌ای به نام انسان در عرصه وجود تکوین یافته و حرکت خویش را آغاز کرده است، آفت اپورتونیسیم نیز وجود داشته و حرکت رشد یابنده وی را مسخ یا تهدید به نابودی نموده است. از آن روزی که حرکت‌های انقلابی قدم به عرصه مبارزات رهایی‌بخش و خون بار خویش گذارده‌اند، یک آن هم اپورتونیسیم و دیگر آفت‌های انحراف را آنان را رها نکرده‌اند و هر کجا که در طول تاریخ، حرکتی انقلابی اما ناموفق را بباییم، در ادامه آن نیز حرکتی اپورتونیستی و منحرفانه را مشاهده خواهیم کرد و به این ترتیب سراسر تاریخ را مشحون از این آفت و دیگر آفات حرکت‌های انسانی می‌بینیم. عیسی مسیح قیام قهرمانانه خویش را علیه حاکمین ضد خلق آغاز کرد، اما دیری نگذشت که اپورتونیسیم دامنگیر حرکت‌اش شده و «حواریون» او، یعنی نزدیک‌ترین چهره‌هایی که تمامی عمرشان را در معیت او به سر برده بودند حرکت‌اش را به انحراف کشیدند.

جالب اینجاست که هر گاه پیغمبری آمد، قبل از آنکه از دشمن بیرونی شکست بخورد، اپورتونیسیم که یک آفت درونی است، جنبش او را تهدید می‌نمود. اپورتونیسیم و حرکت اپورتونیستی را نه دشمن برونی و دشمن رویاروی، که دوست و همراه و همگام انسان پدید می‌آورد. عجیب است، مگر می‌شود؟ مگر امکان دارد که دوست چندین و چند ساله، مبارز و رزمنده‌ای که عمر خود را در جریان مبارزات خون بار و قهرآمیز دشمن برونی گذرانده است، خود اقدام به خیانت کرده و حرکت اپورتونیستی ایجاد کند؟ مگر می‌شود شخصیت‌های مومن به مکتب که بخشی از عمر خود را با این مکتب و زیستن در جوار آن گذرانده‌اند و از فدا ساختن جان و مالشان در جهت احیاء آن دریغ نورزیده‌اند به آن (مکتب) خیانت کرده و عمیق‌ترین و کشنده‌ترین ضربه‌ها را بر پیکر آن وارد سازند؟

در اپورتونیسیم سخن از دشمن خارجی نیست، سخن از ضد خلق و دشمن آشکاری که سال‌ها با حق مبارزه کرده، نیست. سخن از «دوست» است. از هم پیمانان و همراه است. کسی که رو در رو نمی‌جنگد، بلکه از پشت خنجر می‌زند، و مگر «شورای سقیفه»، اینچنین شمشیری بر فرق انقلاب تکاملی پیامبر نزد؟ به راستی که سنبل و الگو و عینی‌ترین مثالی که در باب حرکت اپورتونیستی می‌توان آورد، همان پیدایش سقیفه است. بلافاصله تا پیامبر چشم از جهان فرو می‌بندد، همه چیز سر بر می‌دارد و تمام «پنهان‌ها» آشکار می‌گردد و به تعبیر پیامبر در واپسین دم حیات: «اذا التبت علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم». علی نخستین گرونده به اسلام، پرورده دست و

دامن پیامبر از طفولیت، قهرمان بزرگترین جنگ‌های سرنوشت ساز بود، احد و خندق و خیبر و فتح مکه و حنین و... عزیزترین و نزدیکترین حواری پیامبر، برادر او، همسر محبوبترین دختر او، پدر ذریه او و مظهر عترت او... فداکارترین، پارساترین، اسلام شناس ترین، قرآن فهم ترین، فقیه‌ترین، مجاهدترین و... صحابی اوست. بیست و سه سال تمام، پیامبر همه جا به صراحت و اشارت، خواست خویش را به جانمایی او ابراز کرده و ادامه تکاملی حرکت خود را تنها در «ید بیضا»ی او و سیستم «امامت» اعلام نموده است، ولیکن تا پیامبر سر بر بستر می‌نهد، سرکشی‌ها آغاز می‌شود و عجیب‌تر آنکه ناگهان می‌بینی سرکشی و عصیان از جانب چه کسانی است. ابوبکر، او نخستین گرونده به پیامبر از خارج خانه است، پدر همسر او (عایشه)، یار غار او و از نزدیکترین یاران اوست. او هنگامی اسلام خود را آشکار کرد که جز شکنجه، تبعید، تنهائی و شکست انتظاری نداشت. هنگامی به پیامبر گروید که حتی در خانواده‌اش هنوز جز خدیجه همسرش و علی که کودکی ده ساله بیش نبود، کسی به او دست بیعت نداده بود. او در مکه ثروتمندی مرفه بود و به خاطر «ایمانش» و به دعوت پیامبر، دست از زندگی و ثروت‌اش شست و در مدینه همچون کارگری فقیر، برای یهودیان کار می‌کرد. پیغمبر تنها او را برای هجرت خطرناک‌اش از مکه برگزید. در دوران خلافت‌اش هم کمترین تغییری نکرد و حتی با همه سنگینی بار مسئولیت خلافت، عملگی می‌کرد تا نان بخورد و معتقد بود که خلافت، انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر است و خلیفه حق ندارد از بیت‌المال مردم حقوقی بر دارد. آیا مگر می‌شود چنین کسی اپورتونیست شود و نهضت پیامبر را به انحراف بکشاند؟ عمر، او دیگر چرا؟ او وقتی به پیامبر گروید که وی هنوز در خانه «ارقم ابن ابی ارقم» مخفی بود و با سی و نه تن که تمامی پیروان‌اش را تشکیل می‌دادند، در حکومت وحشت و شکنجه و خطر می‌زیست. در تمام دوران نبوت پیامبر، همه جا با او بوده و از نزدیکترین اصحاب وی به شمار می‌رفت. او اسلام را به یک قدرت بزرگ جهانی بدل کرد و کمر قوی‌ترین امپراطوری‌های شرق و غرب را شکست و اسلام را بر ایران و مصر و فلسطین و... حاکمیت بخشید. او با وجود اینکه وارث پرشکوترین امپراطوری‌ها و سلطنت‌های زمین شده بود، اما همچون ژنده پوش فقیری می‌زیست، پیاده راه می‌رفت و بر خاک می‌خفت. پس چنین کسی چگونه به مسلمانان خیانت می‌کند و چگونه از سردمداران یک جریان اپورتونیستی می‌گردد؟

طلحه و زبیر، این دو جزء اولین کسانی هستند که در دوران سختی و غربت اسلام، به پیامبر پیوستند. در زمان پیامبر، طلحه «طلحه الخیر» لقب یافت و در جنگ احد چنان فداکاری و صمیمیتی در حفظ جان پیامبر نشان داد که وی او را «شهیدی که زنده بر زمین راه می‌رود» نامید. «زبیر» از نامی‌ترین نیزه داران و مجاهدان جنگ‌های

پیامبر است. او نه تنها از بنی هاشم است، بلکه از وفادارترین یاران علی است. در انتخاب ابوبکر، او از افراد معدودی بود که در خانه فاطمه (ع) متحصن شد و به جانبداری علی، تنها کسی بود که از خانه بیرون آمد و شمشیر کشید. در شورای عمر، رای اش را در برابر عثمان، به علی داد. این دو (طلحه و زبیر)، از رهبران قیام علیه عثمان و از بزرگترین زمینه سازان حکومت علی (ع) بودند. علی شرط قبول خلافتش را رای مجاهدان بدر اعلام کرد و این دو با رای دادن به علی به عنوان دو چهره معروف و متنفذ و صحابی و مهاجر و مجاهد بدر، خلافت علی را در برابر دشمنان و منافقان تقویت کردند.

این چنین مردانی که در دوران سختی و خطر، به خاطر حق پرستی، به راهی قدم می‌نهند و سال‌های بسیار به این هدف وفادار می‌مانند و در راه ایمان و حقیقت پیر می‌شوند و حق را خوب می‌شناسند و جایگاه دشمن و دوست را تشخیص می‌دهند و... مگر می‌شود باور کرد همگی خیانت کنند؟ و انقلاب تکاملی اسلام را به نفع دشمن که به راه و صف و آئین آن‌ها کینه می‌ورزید، فلج نمایند و متهم سازند؟ و راه گشای کفر و مزدور بی مزد و مغرض بی غرض و آلت فعل شرک و تیغ برای دشمن بر حلقوم پاک دوست گردند؟ مگر می‌شود باور کرد؟ و آیا ممکن است اینان حرکت اپورتونستی ایجاد کنند؟ ولی افسوس که ممکن است و دردناکانه باید باور کرد، چه، روح این موجود پیچیده و پر از تضاد و تناقض (انسان)، چندان ساده و صریح و روشن نیست که تمامی آنچه را در حالات واحد و نمای گوناگون و مراحل متحول و متغیر عمرش از آن سر می‌زند، بتوان با ملاک‌های ثابت و ضوابط معین و فرموله شده تفسیر کرد و درست از همین جا ریشه اپورتونیسیم بسته می‌شود و از همین جا است که باید به پی جوئی اپورتونیسیم و حرکت‌های اپورتونستی پرداخت.

قسمت اول

اپورتونيسم و تكوين آن

۱ - اپورتونیزم چیست؟

در فرهنگ سیاسی، اپورتونیزم به معنی «فرصت طلبی» و مسلک ابن الوقت بودن و به سرعت برحسب تغییر اوضاع سیاسی و با تغییر رژیم یا زمامدار، بنا به نفع شخصی، تغییر عقیده دادن، تعبیر شده است. این اصطلاح بیشتر در فلسفه کمونیزم و از طرف نویسندگان و فلاسفه کمونیست در مورد طبقات متوسط (بورژوازی) به خصوص در نیمه اول قرن بیستم زیاد به کار رفته و آن را از خصائص افراد طبقه متوسط می‌شمارند، که به زودی همراه تغییر اوضاع سیاسی، تغییر رنگ سیاسی می‌دهند و به اصطلاح فارسی، از هر طرف که باد می‌وزد، گندم خود را باد می‌دهند.

اما کاربرد واژه «اپورتونیزم» در ادبیات ما بسیار اعم و وسیع‌تر از صورت فوق است و اگر چه ما نیز یکی از ویژگی‌های اپورتونیزم را «فرصت طلبی» می‌دانیم ولیکن معنای ژرف‌تر و عمیق‌تری برای آن قائلیم. واژه مترادف «اپورتونیزم» در قرآن همان «منافق» است و این واژه کامل‌ترین و جامع‌ترین واژه است که می‌تواند «اپورتونیزم» را معرفی کرده و از این کانال به سادگی خواهیم توانست تا این آفت بزرگ حرکت‌های انسانی - تشکیلاتی را بررسی کرده و راه مبارزه با آن را بیابیم. اگر نظری اجمالی به آیات قرآن در باب «منافق» بیاندازیم، نکات مهمی برای ما روشن می‌شود که در نظر گرفتن این نکات، اولاً، شبهه‌ای که خود واژه «منافق» را در بر گرفته از بین می‌رود و ثانیاً، راه گشای ما در جهت درک هر چه بهتر و جامع‌تر

از واژه «اپورتونیسیم» خواهد بود.

اولین نکته‌ای که در رابطه با واژه «منافق» از دیدگاه قرآن با آن مواجه می‌شویم، تفاوت «نفاق عینی» و «نفاق ذهنی» است. یعنی اگر چه نفاق عینی، نشأت گرفته از نفاق ذهنی است، ولیکن با این وجود تفاوت مهمی نیز میان آن دو مشهود است. قرآن همواره در آیات متعددی که از «منافقین» یاد می‌کند، تکیه «عینی» بر آن دارد و بیش از هر چیز به عملکردهای آنان می‌پردازد و در آیات معدودی نیز که «ذهنیت» منافقین را بررسی می‌کند، برخلاف آنچه که در اذهان عامه وجود دارد، منافقین را تا آن حد پلید و کثیف نمی‌داند، ولی در همان حال اعتقاد دارد که آنان به پلیدی و رذالت کشیده می‌شوند. بدین معنا که اگر منافقین را از روی «عملکردها» و حرکت‌های عینی و بازتاب‌های حرکتی شان بسنجیم، جریانی را که آنان ایجاد کرده‌اند بسیار کثیف و انحرافی خواهیم یافت. ولیکن اگر ذهنیت آنان را بررسی کنیم در مراحل اول به آن حد رذیلانه نیست، اگرچه در پروسه، آن هم به رذالت تام کشیده خواهد شد.

این موضوع عیناً در مورد اپورتونیسیم نیز صادق است، یعنی همواره یک «اپورتونیسیم ذهنی» و یک «اپورتونیسیم عینی» وجود دارد که اگر «اپورتونیسیم» در «عینیت» آن و بازتابی که ایجاد می‌کند بررسی شود، بدون هیچ تردیدی می‌بایست قاطعانه با آن مبارزه شود، چرا که در ضد خلقی بودن این جریان هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد. اما باز هم نباید فراموش کرد که به تدریج «اپورتونیسیم ذهنی» هم به پلیدی کشیده می‌شود، اگر چه در آغاز میزان آن کم باشد.

دومین نکته‌ای که در این زمینه از بررسی آیات قرآن بر ما روشن می‌شود، آن است که اساساً در قرآن، هیچ کجا برخورد فردی با مسئله «نفاق» صورت نگرفته، بلکه همواره نفاق را به صورت جریانی «طرح» می‌کند. اگر تمامی آیاتی را که در این باره مثلاً در لوای واژه‌های، «منافقین»، «منافقون»، «منافقات»، «نافقو» و... یا با عباراتی از قبیل، «من الناس» و... آورده شده در نظر بگیریم، در نگاه اول در می‌یابیم که تماماً به صورت «جمع»، «گروه» و به عبارت کامل‌تر، «جریان» به کار رفته است. اگر «نفاق» را در قرآن به صورت یک «جریان» مد نظر قرار دهیم، بسیاری از نکات مهمی که در این رابطه وجود دارد، روشن خواهند شد. مثلاً در سوره منافق چنین آمده است:

«سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» - برای ایشان چه آمرزش خواهی و چه آمرزش نخواهی، یکسان است. خدا هرگز آن‌ها را نمی‌آمرزد و همانا گروه فاسقین را هدایت نکند - آیه ۶ - سوره

در این آیه می‌بینیم بدون هیچگونه اغماض و بخششی، منافقین را منکوب کرده و مشمول عفو و رحمت خویش قرارشان نمی‌دهد و اساسا هیچ راه نجاتی برای آنان باز نمی‌گذارد. یا در سوره تحریم می‌گوید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ - ای پیامبر، با کفار و منافقان جهاد کن و برایشان درشتی کن و جایگاه ایشان در دوزخ است و چه زشت است آن جایگاه - آیه ۹ - سوره تحریم».

۲ - تفاوت میان «فرد» اپورتونیست و جریان اپورتونیسم

اما برخلاف آیات فوق و دیگر آیاتی که در آنان «منافقین» به صورت یک «جریان» شدیداً منکوب و سرکوب شده‌اند^۱، آیات متعدد دیگری را می‌بینیم که یک جناح خاص از منافقین را مورد بخشش قرار داده و این «افراد» را از «جریان» «منافقین» جدا می‌کند:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا - إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا - همانا منافقین در پائین ترین پایه از آتش هستند و برای ایشان باوری نیایی - مگر آنان که توبه کردند و اصلاح نمودند و به خدا چنگ زدند و دین خدا را برای خدا پاک کردند، پس آنان‌اند با مومنان و بزودی خدا پاداشی بزرگ به مومنان می‌دهد - آیات ۱۴۵ و ۱۴۶ - سوره نساء».

در آیه اول، خداوند شدیدترین برخورد را با «جریان» منافقین می‌کند. ولیکن در آیه بعد، برخی «افراد» را که در سلک منافقین قرار گرفته‌اند، منتهی قادرند با اراده خود از این جریان خارج شده و در صف مومنان قرار گیرند، از این جریان جدا می‌کنند. موضوع جدائی نسبی «فرد» از «جریان» مسئله‌ای نیست که صرفاً در رابطه با اپورتونیسم مطرح باشد، بلکه در هر «جریانی» هر چند هم بسیار انحرافی و ضد خلقی باشد می‌توانیم رگه‌هایی هرچند بسیار کوچک از «افراد» خاصی پیدا کنیم که ماهیتاً نمی‌توانند این «جریان» را بپذیرند و تنها براساس شرایطی خاص به آن پیوسته‌اند. مثلاً اگر هم اینک در جامعه خودمان دو جریان «ارتجاع مذهبی» و

۱. در این رابطه میتوان به آیه ۶ از سوره فتح نیز مراجعه کرد.

۲. به آیات ۲۴ و ۶۰ از سوره احزاب و آیه ۶۶ از سوره توبه می‌توانید رجوع کنید.

«لیبرالیزم» را مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم در میان این جریان هم «افراد» صادقی وجود دارند که به علی در این دام‌ها افتاده‌اند. آیا به راستی می‌توان باور کرد که هر «روحانی» و یا هر «عمامه به سری»، مرتجع است و عملکردهای غیرخلقی داشته و یا قدرت طلب و انحصارطلب است. مسلم است که یک بینش کاملاً مطلق بین و سطحی نگر این چنین نظری را ارائه خواهد داد و اگر چه ما خود همواره اعلام کرده‌ایم که «روحانیت» یک «جریان ارتجاعی» است، ولیکن این امر هیچگاه نباید تداعی کند که هر فرد روحانی، مرتجع است و چه بسا ده‌ها فرد روحانی نیز دیده‌ایم که عقاید نسبتاً مترقی داشته‌اند. یا در مورد افرادی که از جناح لیبرال‌ها حمایت می‌کنند و یا همراه آنان اعلامیه‌های متعددی را امضاء می‌کنند. آیا می‌توانیم ادعا کنیم که تماماً طرفدار سرمایه داری و حاکمیت دوباره امپریالیسم در کشور ما هستند؟ این‌ها عینیات ملموس و محسوسی است که هر روز در جامعه خودمان با آن‌ها روبرو هستیم و چنانچه نتوانیم مرزبندی دقیقی میان «فرد» و «جریان» قائل شویم، به تذبذب و انحراف خواهیم افتاد.

در مورد اپورتونیسیم نیز، الزامی است که تفاوت میان جریان «اپورتونیستی» و افرادی که در این جریان مستحیل می‌شوند، قائل شویم. سوالی که در اینجا پیش می‌آید آن است که این «افراد» چرا در این «جریان» وارد می‌شوند؟ در جواب باید گفت که عامل اصلی سقوط این افراد به دامان این جریان‌ات انحرافی «ناخودآگاهی» آنان است. بدین معنا که اگرچه «جریان اپورتونیستی»، خودآگاهانه ایجاد می‌شود و سردمداران آن، کاملاً به عملکرد خود و نتایج آن واقف هستند، ولیکن افرادی که براساس «ناخودآگاهی» خود و عدم درک اصولی از تضادها و شرایط مختلفی که در آن قرار دارند، متأسفانه به این گرداب سقوط کرده و گاه آن قدر در این جریان مستحیل می‌شوند، که نجات آن‌ها غیرممکن می‌گردد. در این رابطه برخورد پیامبر (ص) با «منافقین» و امام علی (ع) با «ناکثین» نمونه عینی و کاملاً محسوسی است که در لوای آن می‌توانیم جدا کردن «فرد» را از «جریان اپورتونیستی» مشاهده کنیم.

توضیحاتی را که فوقاً آوردیم، صرفاً نقش زمینه سازی برای ورود به بحث اصلی را داشتند و حال که تا حدی توانستیم نکات فوق را روشن گردانیم، می‌توانیم به ادامه بحث یعنی تعریف اپورتونیسیم از کانال منافق و شناخت ویژگی‌های آن بپردازیم.

واژه «منافق» را در ترجمه‌های عادی و تحت الفظی، عمدتاً «دو رو» معنا می‌کنند. که اگرچه این ترجمه، یکی از مشخصه‌های «منافق» را می‌رساند، ولیکن نمی‌تواند در برگیرنده معنای جامع آن باشد. برای دریافت معنای عمیق آن کافی است به آیات قرآن مراجعه کنیم و به تدریج سعی کنیم به معنای نسبتاً جامعی از آن دست یابیم، در

این رابطه بهترین تعریف را آیه ۳ سوره منافقین مطرح می‌سازد که در آنجا با بیان «آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا...» - ایمان آورده کافر شده»، با بیان یک ویژگی مهم آنان، اقدام به تعریف منافقین می‌نماید.^۳ «ایمان آورده کافر شده» بهترین تعریفی است که با تعمق در آن، می‌توانیم اساسی‌ترین پارامترهای جریان اپورتونیستی را دریابیم. بدین معنا که منافق، ابتدا ایمان آورده و در آغاز حرکت، به آن «مومن» بوده و شاید سالیان سال در راه اهداف و آرمان خویش مبارزه کرده باشد، اما پس از آن «کافر» شده و بزرگترین ضربات را بر پیکر آن جریان تکاملی وارد آورده است. در این رابطه، مهم‌ترین سوالی که مطرح می‌شود آن است که آیا از روز اول، منافقین با انگیزه‌های ضد خلقی و در جهت انحراف حرکت، ماسک ظاهر فریب «ایمان» به چهره زده و در صف توده‌ها خود را جا زده‌اند و یا نه، از روز پیوستن به حرکت، قصد خیانت نداشته و در طی مدتی که در آن جریان بوده‌اند، «منافق و اپورتونیست» شده‌اند؟

اگر عینک مطلق بینی را از چشم برداریم، به سادگی خواهیم دید که چه در «عینیت»، «عملکرد» تمامی حرکت‌های اپورتونیستی از یک قماش‌اند، ولیکن در «ذهنیت»، می‌توان آن‌ها را به دو گروه تقسیم کرد: گروه اول، منافقین، ضد خلقیانی هستند که پس از سال‌ها ستیز علیه حق، از آن شکست خورده و مستاصل شده‌اند و حال که شرایط را برای مبارزه رویاروی مناسب نمی‌بینند، چهره کریه خود را در زیر ماسک مترقی «ایمان» مخفی نموده و با اعلام «همبستگی» و «تسلیم» به جریان نوپای انقلابی، سعی می‌کنند از درون، آن حرکت را نابود کنند. مسلم است که این جریان، از آغاز منحرف بوده و تنها برای انحراف حرکت به آن پیوسته است.

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَاذِبُونَ - اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

— هر گاه منافقان نزد تو آیند، گویند گواهی می‌دهیم که تو پیامبر خدائی و خدا داند که تو فرستاده اوئی و خدا گواهی می‌دهد که منافقین همانا دروغ‌گویانند — سوگندهای خویش را همانند سپری به کار گرفتند، پس همانا باز داشتند از راه خدا و آنچه می‌دادند (عملکردی) زشت است - آیات ۱ و ۲ - سوره منافقین».

نمونه‌های بارزی که می‌توان از این گروه نام برد، جریان منافقین در شهر مدینه به سرمداری «عبدالله بن ابی» در زمان پیامبر اکرم (ص) و یا اسلام آوردن منافقین قریش به سرمداری ابوسفیان پس از فتح مکه است. ابوسفیان سالیان سال دشمن رویاروی اسلام و یکی از بزرگترین مخالفان نهضت تکاملی پیامبر بود و زمانی

۳. عینا همین تعریف را در آیه ۶۶ - سوره توبه نیز مشاهده می‌کنیم که در آنجا می‌فرماید: «لَا تَعْتَبِرُوا قَدَّ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ...» - پوزش نخواهید، همانا پس از ایمان تان کافر شدید».

که نیروی اسلام تقویت شد و آن‌ها تاب مقاومت در برابر آن را نیافتند، «تسلیم» شده و سعی کردند از «درون» به این جنبش رهائی‌بخش لطمه وارد آورند. گروه دوم منافقین، برخلاف گروه اول که اساساً با اندیشه‌های ضد خلقی و در جهت نابودی نهضت بدان می‌پیوندند، انسان‌های «مومن» و مبارزی هستند که به علت برخی عقده‌ها و کمپلکس‌های شخصی، کینه‌های قدیمی، ضعف نفس‌ها، خصلت‌های انحرافی و... که به تدریج در آغاز رشد کرده و وجه غالب پیدا می‌کنند، از سلک مومنین خارج شده و تدریجاً به صف کافران می‌پیوندند. علت این امر را نیز بایستی در مرحله‌ای بودن کسب ایمان جستجو کرد. به این ترتیب که از دیدگاه قرآن، کسب ایمان یک مسئله ناگهانی و به یک باره نیست و مراحل مختلفی را در بر می‌گیرد که اولین مرحله آن، همانا تسلیم شدن به جریان تکاملی است.

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...»
 - اعراب گفتند ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاوردید ولیکن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز ایمان به دل‌های شما داخل نشده است - آیه ۱۴ - سوره حجرات.

انسان بر اساس دینامیسم پیچیده و خاصی که دارا است هر لحظه بر سر دو راهی «انتخاب» و تعیین جهت قرار دارد و در یک لحظه می‌تواند از «علی‌علیین» تا «اسفل السافلین» تغییر سمت دهد. این انسان تا زمانی که نتواند مراحل متکامل «ایمان» را طی کند و ایمان را در «قلب» او وارد شود، همواره ممکن است به دامان اپورتونیسیم سقوط کند و تمامی فضائلی را که پیش از این کسب کرده بود، از دست بدهد. حال می‌خواهد «طلحه الخیر» باشد یا «ابوبکر صدیق» یا... تفاوتی نمی‌کند. اگر ایمان به فاز بالاتری عروج نکرده و مومن با اراده خویش به «صراط مستقیم» دست نیافته باشد، ممکن است همین افراد با همین ویژگی‌های مثبت نیز سردمدار یک جریان اپورتونیستی گردند. «جبهه ناکثین» در زمان خلافت امام علی (ع) نمونه بارز و عینی گروه دوم منافقین است، همان گونه که در مقدمه بحث نیز اشاره کردیم. امام علی پس از مرگ پیامبر، چه در دوره سکوتش که با اپورتونیست‌های طراح «شورای سقیفه» روبرو بود و چه در زمان خلافت‌اش که در مقابل اپورتونیست‌های جبهه «ناکثین» قرار گرفت، همواره دشوارترین مبارزه‌ها را در پیش داشت. چرا که منافقین در زمان پیغمبر، با وجود آنکه قرارداد «صلح» و پیمان ترک محاصمه با وی داشتند، مع الوصف از جانب توده‌ها نسبتاً شناخته شده بودند و پیامبر دشواری زیادی در جهت شناساندن آنها به توده‌ها نداشت و آن‌ها ماهیت خویش را در خلال جنگ‌های متعدد پیامبر، تدریجاً بروز داده بودند.

ولیکن در رابطه با علی، وضعیت کاملاً تفاوت داشت و او با ابوبکر، یار غار پیامبر،

عمر، انقلابی سرسخت و سازش ناپذیر، طلحه، شهیدی که زنده بر خاک راه می‌رود، زبیر، بهترین نیزه دار و جنگ آور اسلام، عایشه، ام المومنین و همسر پیامبر و... روبرو بود و چگونه می‌توانست شمشیر خویش را بر فرق آنان بکوبد؟ چگونه توده‌ها می‌توانستند بپذیرند این چنین شخصیت‌هائی، پس از سال‌ها خدمت به اسلام و مسلمین، درصدد خیانت به آنان برآمده‌اند؟ و برآستی مگر باور کردنی است؟ آری، همواره در طول تاریخ، گروه دوم منافقین، به علت سابقه درخشان و کارنامه گهر باری که در دست داشته‌اند، ضربات مهلک‌تر و کشنده تری نیز بر پیکر انقلابات وارد آورده‌اند. این گروه از منافقین تبلور عینی «شبهه»ی هستند که تا این حد امام علی در باب آن سخن می‌گوید و در جهت زدودن آن از چهره اجتماع تلاش می‌کند^۴، اینان کافر شده‌هائی هستند که لباس «ایمان» به تن دارند و به عبارتی می‌توان آنان را جریان «باطلی» نامید که «حق» جلوه می‌کردند و آیا چنین جریاناتی، ضربات مهلک‌تری بر پیکر انقلاب وارد می‌آورند یا جریانات کاملاً باطل؟

۳ - خصیصه‌های یک اپورتونیست

آنچه را که تاکنون بیان داشتیم، صرفاً جنبه تعریفی داشت و تنها تعریف اپورتونیسم را که همان کفر پس از ایمان است، بر ایمان روشن ساخت، اینکه برای درک عمیق‌تر اپورتونیسم و نیز برای آنکه به خوبی دریابیم اپورتونیسم چیست؟ ضروری است که مشخصه‌ای نیز در این رابطه داشته باشیم. بزرگترین خصیصه‌ای که قرآن برای اپورتونیسم مشخص می‌کند، همانا اصالت دادن به زمان است، انسان منافق، انسان لحظه‌ای اندیش، زمان اندیش و در اصطلاح ابن‌الوقت است که به عبارتی می‌توان بزرگترین ویژگی اپورتونیست را انطباقی بودن در زیستن دانست^۵. «وَإِذَا لُقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلُّوا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ» - و هر گاه مومنان را ملاقات کنند، گویند ایمان آوردیم و چون با شیاطین خود خلوت کنند، گویند همانا ما با شمائیم و ما جز مسخر کنندگان (آنان) نیستیم - آیه ۱۴ - سوره بقره.

آیه، ویژگی انطباقی بودن در زیستن منافقین را تصریح دارد و نشان می‌دهد که آنان در شرایط مختلف، بوقلمون وار رنگ عوض می‌کنند. اما لازم است که در اینجا دقت

۴. برای توضیح مبسوط پیرامون «شبهه» می‌توان به کتاب «دوستان مردم کیانند و دشمنان آنان کدام؟» مراجعه کنید.

۵. ضرب المثلی در زبان فارسی هست که مضمون آن را همان ویژگی اپورتونیست یعنی انطباقی بودن در زیستن تشکیل می‌دهد. به این مفهوم که: «خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو» یا به قولی دیگر: «زمانه با تو نسازد، تو با زمانه بساز» اما برخلاف آن، تطبیقی بودن در زیستن است که اقبال آن را چنین بیان می‌کند: «زمانه با تو نسازد، تو با زمانه ستیز».

شود، وقتی می‌گوئیم اپورتونیسیت، اصالت را به زمان می‌دهد، واژه زمان صرفاً به معنای ثانیه، دقیقه، ساعت و... به کار نمی‌رود، بلکه معنای بسیار اعم و جامعی دارد که در یک رابطه می‌توانیم بگوئیم، اپورتونیسیت شرایط برونی را اساس قرار می‌دهد. حال با توضیح فوق می‌توانیم تعریف جامع‌تری نیز از اپورتونیسیم به دست دهیم که ضمناً در متن خود این تعریف، خصیصه بارز آن نیز نهفته است. یعنی اپورتونیسیت عبارتست از، اصالت دادن «خودآگاهانه» به شرایط برونی. ویژگی اپورتونیسیت نیز همان انطباقی بودن در زیستن، بر مبنای اساس قرار دادن خودآگاهانه شرایط برونی است.^۶ بدین سان می‌بینیم که اپورتونیسیت بر مبنای تغییر برونی، تغییر می‌کند و می‌توانیم ویژگی اپورتونیسیم را همان، تغییر کردن بر مبنای تغییر برونی بنامیم.

دیگر مشخصه و معیار شناخت اپورتونیسیت، تضاد میان «گفتار» و «عملکرد» اوست. شاید علت عمده‌ای که بر منافع «صرفاً» واژه «دور» را گذارده‌اند، همین ویژگی اپورتونیسیم باشد. در قرآن و نهج البلاغه، در موارد بسیاری، مشاهده می‌کنیم که این مشخصه اپورتونیسیت‌ها را عنوان نموده و به شدت با آن برخورد می‌کنند:

«يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا أَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِهِ مَا يَكْتُمُونَ - ... با دهان‌های خویش، آنچه را در دل‌هایشان نیست گویند و خدا داناتر است بدانچه نهان می‌دارند. آیه ۱۶۷ - سوره آل عمران».

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ - و از مردمان کسانی که گویند ایمان آوردیم به خدا و به بازپسین، در حالیکه (در جرگه) مومنان نیستند. آیه ۸ - سوره بقره».

غیر از آیات فوق، امام علی (ع) نیز در خطبه ۱۸۵ - نهج البلاغه که به وصف منافقین پرداخته است، چنین عنوان می‌کند:

«... وَصَفُهُمْ دَوَاءً، وَ قَوْلُهُمْ شِفَاءً، وَ فِعْلُهُمُ الدَّاءُ الْعِيَاءُ... - و صفشان به درمان ماند

۶. در اینجا تکیه خاصی که بر واژه «خودآگاهانه» می‌نمائیم، به علت نزدیکی بسیار زیاد و عجیب این ویژگی اپورتونیسیم با مستضعفین است. قرآن در تعریفی که از مستضعفین ارائه می‌دهد، چنین عنوان می‌کند: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا - و چیست شما را که بی‌یکار نمی‌کنید در راه خدا و مستضعفین از مردان و زنان و کودکانی که می‌گویند پروردگارا خارج کن ما را از این قریه‌ای که اهل آن ظالم هستند و برای ما از جانب خود ولی و از جانب خودت یابوری برای ما قرار ده - آیه ۷۵ - سوره نساء». در آیه فوق می‌بینیم مستضعفین اساساً تکیه‌ای به نیروهای خودشان ندارند و اصالت را به برون و شرائط برونی می‌دهند. اما فرق عمده آنان با اپورتونیسیت‌ها، در عدم خودآگاهی مستضعفین نهفته است. اپورتونیسیت‌ها خودآگاهانه اصالت را به برون می‌دهند، در حالیکه مستضعفین، ناخودآگاهانه شرایط برونی را اساس می‌کنند.

و گفتارشان بهبودی آرد، ولی کردارشان دردی است درمان ناپذیر...».

۴ - تکوین اپورتونیسیم

پس از بررسی اجمالی که فوقاً پیرامون تعریف اپورتونیسیم و خصیصه‌های یک فرد اپورتونیسیت به عمل آوردیم، این بار مسئله بسیار اساسی و مهمی در این رابطه، یعنی «تکوین اپورتونیسیم» می‌رسیم. پیش از این اشاره کردیم که «اپورتونیسیم» یک جریان و «اپورتونیسیت» یک فرد است، اما نکته‌ای را که بایستی در اینجا اشاره کنیم، عامل ایجاد کننده یک جریان اپورتونیسیتی است. بدین معنا که همواره یک جریان اپورتونیسیتی را، یک «فرد یا افراد اپورتونیسیت» که خصیصه‌هایشان را قبلاً عنوان نمودیم، ایجاد می‌کنند و لذا وقتی تکوین اپورتونیسیم را بررسی می‌کنیم، عمدتاً منظورمان بازگشت می‌یابد به آن فرد یا افرادی که جریان اپورتونیسیتی را خودآگاهانه به راه انداخته و در صدد نابودی حق از صحنه زمین برآمده‌اند، پس مسائل را که ذیلاً طرح می‌شود، در ارتباط مستقیم با اینگونه افراد است، والا «زمینه» و «بستر» و «شرایطی» که یک جریان اپورتونیسیتی در آن پدیدار می‌گردد، در جای خود مورد بررسی قرار می‌گیرد. اساساً تکوین اپورتونیسیم، بازگشت می‌یابد به رابطه «نفس» و «خود» در وجود یک فرد اپورتونیسیت. به این ترتیب که هر گاه «نفس» از صورت «فعالی» خارج شده و صورت «انفعالی» به خود بگیرد، «خود» صورت «فعالی» پیدا کرده و بر «نفس» طغیان می‌کند^۷؛ و «خود فعال» یا «طاغی»، همان خودی است که اپورتونیسیم را ایجاد می‌کند.

به علت آنکه پایه اساسی این بحث به همین دو عامل «نفس» و «خود» و چگونگی «انفعالی» یا «فعالی» بودن آن باز می‌گردد، ضروری است که قدری بیشتر و ملموس‌تر راجع به آن توضیح دهیم. در مورد نفس، پیش از این بارها گفته‌ایم که آن را، مجموعه‌ای از خصلت‌های بالقوه وجودی انسان، می‌دانیم که در بستر فجور و تقوی، می‌تواند دو حالت فعال و انفعال به خود بگیرد. به این معنا که نفس در بستر فجور، همان نفس منفعل و بالعکس نفس در بستر تقوی، همان نفس فعال است. مثلاً انسانی را در نظر بگیرد که خودآگاهانه روزه می‌گیرد و گرسنگی را تحمل می‌کند؛ و یا کلاً در مقابل «خواستن»ها و «داشتن»ها روئین تن است؛ و یا در مقابل زورگو و مستبد، مستقل و با استقامت است. این چنین انسانی صاحب «نفس فعال» است. نفسی

۷. در جزوه «ارزیابی نفسانی...» که مدت‌ها پیش به چاپ رسید، ما مرزی میان «نفس» و «خود» مشخص نکردیم و این دو را کاملاً یکسان گرفتیم و لذا در آنجا «نفس فعال» که منظورمان «خود فعال» بود، شدیداً مورد نکوهش واقع شده است.

که ارزش‌ها را در بستر خود می‌پروراند، و بالعکس انسان معتادی که برای ارضاء خواست‌ها و امیال خویش، دست به عمل رذیله‌ای می‌زند، در برابر کوچک‌ترین تمایلات و امیال و خواسته‌ها، تاب هیچگونه مقاومتی ندارد، و یا انسانی که برای کسب قدرت و مقام و پول و ثروت، تمامی ارزش‌های وجودی‌اش را زیر پا می‌گذارد، صاحب «نفس منفعل» است، نفسی که در بستر فجور رشد کرده است.

اما «خود» که به عبارت معمول امروز می‌توان آن را «شخصیت» نیز نامید، کاملاً در یک صورت معکوس با «نفس» قرار دارد. به این ترتیب که وقتی «نفس» فعال است، «خود» منفعل می‌شود و بالعکس زمانی که «نفس» منفعل است، «خود» فعال می‌شود. مثلاً انسان‌هایی که «نفس فعال» دارند و به زبان قرآن، متقین، صالحین، نبیین، شهدا، صدیقین و... نامیده می‌شوند، همواره «خود منفعل» و «شخصیت متعالی» دارند، منیت‌های کاذب، «فردیت»ها، «قدرت طلبی»ها، «برتری طلبی»ها، «برتری جوئی»ها، «انحصار طلبی»ها و... از وجودشان ریشه کن شده و انسان‌هایی مزکی و مفلح هستند. اما در نقطه مقابل آن یعنی افرادی که «نفس منفعل» دارند، طبعاً «خود فعال» و غیراصولی نیز دارند. تمام شخصیتشان به پول، ثروت، مقام، قدرت و... شان می‌باشد و اگر چنانچه این عوامل را از آن‌ها بگیریم، ناگهان پوچ و پوک شده و در یک آن فرو می‌ریزند! این انسان‌ها حتماً «قدرت طلب»، «بی اصالت»، «دروغ گو»، «چاپلوس»، «متملق» خواهند بود، چرا که وقتی شخصیت متعالی و متکامل نداشته باشند، خواه ناخواه به گرداب پستی‌ها و رذالت‌ها کشیده می‌شوند.

حال که توانستیم رابطه این دو، یعنی «نفس» و «خود» را نسبتاً درک کنیم، می‌توانیم به سراغ بحث اصلی، یعنی تکوین اپورتونیسیم برویم. گفتیم که اپورتونیسیم در رابطه با «خود فعال» و طبعاً «نفس منفعل» شکل می‌گیرد، پس اگر بخواهیم ریشه‌های تکوین اپورتونیسیم را بیابیم، الزاماً بایستی عوامل منفعل کننده و ایزوله کننده نفس را بشناسیم تا از این کانال، ریشه‌های اصلی پیدایش اپورتونیسیم را در حرکت‌ها شناسائی نماییم.

اولین عاملی که باعث ایزوله شدن نفس و یا حتی نابودی آن می‌گردد، طرح «خود» در مقابل آن است. برای درک این مطلب، کافیهست رابطه «خود» و «نفس» را بیشتر بشکافیم. گفته‌ایم که «نفس» صورت «کارخانه» دارد و منشاء «عمل» است و ریشه هر حرکتی در آنجا بسته می‌شود. اما در مقابل «خود» تنها صورت «آینه» دارد و براساس حالتی که نفس می‌پذیرد، عیناً «خود» هم شکل می‌گیرد. پس نفس قدرت استحاله، دگرگونی و تغییر دارد و مثلاً می‌تواند با پذیرش «ارزش» یا «ضد ارزش»، دو جهت «تکاملی» یا «ضد تکاملی» به «خود» اعطاء کند، اما «خود» این چنین نیست و همواره مانند آینه‌ای، آنچه را که در نفس می‌گذرد، منعکس می‌کند.

حال گاهی اوقات، همین «خود» در مقابل «نفس» طرح می‌شود و به صورت مانع در برابر رشد نفس قرار می‌گیرد. علت این امر هم به رابطه «نفس» با «محیط» باز می‌گردد. می‌دانیم که «نفس» دو نوع رابطه با محیط می‌تواند برقرار کند، یا به صورت «تابعی» از «متغیر محیط» در آید و هر آن مانند بادبادکی تغییر کند و یا آنکه بالعکس، «نفس» صورت فعال گرفته و در کادر رابطه‌های محیطی به تغییر محیط بپردازد. البته موضوع تربیت، پایگاه طبقاتی، وضعیت جغرافیائی، وراثت و... که تماما در جامعه شناسی امروز، به صورت عوامل موثر در شکل‌گیری «نفس» انسان طرح می‌شوند، هیچکدام از جانب ما مردود نیستند. یعنی به هیچ وجه ما «وضعیت طبقاتی» و یا... یک فرد را در رابطه با «نفس» او نادیده نمی‌گیریم، ولیکن در عین حال اعتقاد داریم که اگر «خوراک» به «کارخانه نفس» برسد، و جرقه خودآگاهی حتی در اذهان این چنین افراد طبقاتی زده شود و ارزش‌های متعالی در بستر نفسانی آن‌ها طرح گردد، آن‌ها قادرند که نفس خود را از حالت انفعالی نسبت به محیط خارج کرده و به صورت فعال در مقابل آن در آورند.

انسان خودآگاه، انسانی است که نفس‌اش در مقابل محیط بیرون، فعال است و قدرت استحاله‌کنندگی خویش را از دست نداده است. افراد، که در مقابل «شرایط محیطی» دایما رنگ عوض می‌کنند، تغییر می‌کنند و به رنگ محیط در می‌آیند، این چنین انسان‌هایی به اصطلاح «ضعیف النفس» هستند. وقتی در مقابل افرادی که حرفی برای گفتن دارند، قرار می‌گیرند، فورا دست و پایشان می‌لرزد و استقامتشان را از دست می‌دهند. کافیسیت دو تا آیه، حدیث و روایت برایشان خوانده شود، آنوقت تمامی رشته‌هایشان پنبه می‌شود و مانند بادکنکی می‌ترکند. در مقابل یک شاعر، یک نویسنده، یک عارف و... قرار بگیرند، تحت تاثیر او واقع می‌شوند و درست در همین جا است که ریشه تکوین اپورتونیست در فرد نمودار می‌شود. چرا که برخلاف رابطه نفسانی فوق، این افراد در مقابل پدیده‌های مادون، کاملا «خود فعال»، شخصیت کاذب، منیت، قدرت طلبی و... دارند. سعی می‌کنند هر آنچه را از مافوق خویش گرفته‌اند، عینا به مادون‌تر از خویش منتقل کنند. خندیدنشان، برخورد‌هایشان، صحبت کردنشان و... تماما همانند مافوق می‌شود! در حالیکه این «مافوق» و «مادون» تنها در رابطه با «ضعف نفس» اوست که پدید می‌آید والا در صورت اصولی‌اش هیچگاه چنین رابطه‌هایی ایجاد نمی‌شوند.

پس می‌بینیم سردمداران جریانات اپورتونیستی اگر چه ظاهرا پر سر و صدا، فعال، ثابت قدم، با استقامت و... هستند، ولیکن از لحاظ درونی و نفسانی، پوچ و پوک هستند، هیچ چیز برای تکیه کردن ندارند و نفسشان قدرت استحاله‌کنندگی خویش را به تدریج از دست می‌دهد و برای فرار از این مرگ تدریجی است که «خود فعال» و

غیراصولی‌شان را سپر قرار داده و در مقابل نفس خویش طرح می‌کنند. در فرصت مناسب، جریان اپورتونستی ایجاد می‌کنند تا این ضعف نفس خویش را بپوشانند و قدرت طلبی و منبیت و فردیت خویش را ارضاء نمایند.

دومین عامل ایزوله کننده نفس، پر شدن خندق میان «نفس» و «خود» است. یعنی در این حالت اساساً مشخص نیست که «خود» یا «شخصیت» فرد کدام است؟ «نفس» او چه حالتی دارد؟ و هر دو در هم ادغامند، به طوری که گاه فرد «شخصیت طبقاتی» خویش را همان «نفس» می‌پندارد. طبعاً در این حالت، تنها راه نجات، کندن خندق میان «نفس» و «خود» توسط مرزبندی میان «ارزش‌ها» و «ضد ارزش‌ها» است. به این ترتیب که با طرح ارزش‌ها در بستر نفسانی مرز آن را با «خود» مشخص می‌کنیم. برای مثال کافیسیت انسان‌های فاسد و منحرفی را در نظر بگیریم که با طرح یک سری ارزش‌ها، چگونه آن «شخصیت کاذب» و انحرافی قدیم خویش را به دور می‌ریزند و در این حالت گاه تا مرز «شهادت» و «ایثار» در راه تحقق ارزش‌ها، به پیش می‌روند! در اسلام، ایمان به خدا، دقیقاً مشخص کننده همین امر است. چرا که ایمان به خدا، مرز میان ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها، خوبی‌ها و بدی‌ها و... را مشخص می‌کند و این جدائی باعث می‌شود که دقیقاً مرز میان «نفس» و «خود» مشخص شده و جلوی تکوین اپورتونیسیم گرفته شود.

سومین عامل بازگشت می‌یابد به انتقال اصالت‌ها از درون «نفس» به برون. به این معنا که اگر اصالت را از نفس برداشته و به عبارت دیگر «اتکا به نفس» را از دست بدهیم، خواه ناخواه اصالت را به برون، به دیگری و کلاً به پدیده دیگری غیر از نفس می‌دهیم و همین امر عامل مهمی است که «علت بودن» انسان را به زیر سوال می‌کشد. زیرا انسان پدیده ایست که حیات او در گرو «علت شدن» اوست و اگر در هر لحظه و هر شرایطی نتواند آن را تبیین کند، اصالت را به دیگری داده و سعی می‌کند از این مسیر برای خود پرستیژ کاذبی کسب کند. می‌گوید برادرم قوی است، از من حمایت می‌کند، پدرم پارتی دارد، کارم را راه می‌اندازد، دوستم وسیله نقلیه دارد و مرا می‌رساند و... می‌بینیم هیچگاه متکی به نفس نیست و دائماً تکیه بر دیگری دارد. پس برای این منظور، شخصیت فعال کاذبی برای خویش ایجاد می‌کند و توسط این شخصیت کاذب سعی می‌کند آن نیاز وجودی خویش را که همان «علت بودن» خویش است، ارضاء کند. این چنین فردی در لحظه مناسب و زمینه آماده دست به هر کاری برای نشان دادن خویش و تبارز شخصیت کاذبش می‌زند. اگر لازم باشد، اقدام به ترور می‌کند تا ثابت نماید «من هستم»، «من می‌توانم این کارها را بکنم»، «من...» پس زمانی که اتکاء از نفس برداشته شد، تکوین اپورتونیسیم و نفاق در وجود فرد، امری قطعی خواهد شد و در شرایط مناسب، تبارز پیدا خواهد کرد.

چهارمین عامل، عدم ثبات در «خود» یا «شخصیت» است. گفتیم که تبیین «علت بودن» در انسان، یکی از اساسی‌ترین عوامل است که اتکاء به نفس ایجاد کرده و برای انسان «شخصیت» اصیل ایجاد می‌کند. به قول امام علی که می‌فرماید:

«رحم الله امرء علم من این و فی این و الی این - رحمت خدا بر کسی باد که بداند از کجا آمده، در کجا هست و به کجا می‌رود؟»

هر کس به راستی جواب دهد که از کجا آمده و در کجا هست و به کجا می‌رود؟ این چنین انسانی «علت بودن» خود را تبیین کرده، به علت آنکه این مسیر را می‌شناسد، آن وقت «ثبات قدم» و «ثبات شخصیت» پیدا می‌کند. حال اگر غیر از این بود و جواب سوالات فوق داده نشد، فرد برای تبیین علت بودن خویش، هر لحظه به رنگی در می‌آید. «ثبات شخصیت» ندارد و زمانی که این ثبات در او پیدا نشد، هر لحظه ممکن است از او هر عملی سر بزنند. در ناتوانی دوست‌اش، به او خیانت می‌کند، زمانی که مافوق خود را ضعیف دید، فوراً سعی می‌کند نابودش کند تا بدین وسیله خودش را ارضاء نماید و به محض آنکه مافوق دوباره قوی شد، یک دفعه از طرفداران پر و پا قرص او می‌شود و سعی می‌کند با او جبهه ایجاد کرده و به سرکوب مخالفین پردازد! وقتی در مقابل مافوق نشست، مسائل درونی‌اش را آشکار نمی‌کند، هدف‌هایش را نمی‌گوید، انتقاد نمی‌کند، طرح نمی‌دهد و... ولیکن به محض دور شدن از آن شرایط شخصیت جدیدی پیدا می‌کند. شروع به انتقاد کرده و ثق می‌زند، شایعه پخش می‌کند، دروغ می‌گوید، شخصیت دیگران را خراب می‌کند تا خودش را اثبات کند و بالاخره در عرض دو و یا سه ماه ده‌ها شخصیت گوناگون در او نمودار می‌شود و بالاخره معلوم نیست که دو ماه دیگر کجا می‌رود.

۵ - نمودارها و تبارزات اپورتونیزم در حرکت

در پروسه‌ای که اپورتونیزم تدریجاً شکل می‌گیرد، تبارزات و نمودارهای متفاوتی ایجاد می‌کند که به راحتی می‌توان آن‌ها را از عملکردهای سردمداران جریان‌ات اپورتونیزستی دریافت. البته مشخص است که «خود»، همواره ریشه‌ای در «بود» (پنهان) دارد و مثلاً اگر تذبذب را در حرکات اپورتونیزست‌ها مشاهده می‌کنیم این امر ریشه در همان «عدم ثبات شخصیتی» است که در تکوین اپورتونیزم اشاره کردیم. حال با این مقدمه، به بررسی پنج نمودار عمده اپورتونیزم می‌پردازیم، با علم به اینکه این پنج نمودار، تنها کلی‌ترین آن‌ها هستند. والا موارد جزئی بسیار را می‌توان در این رابطه برشمرد.

نخستین مسئله‌ای را که می‌بایست در رابطه با صورت‌های اپورتونیسیم در نظر بگیریم: «عدم ثبات در حرکت» است که به عبارت قرآنی تذبذب نامیده می‌شود.

«مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا وَلَا إِلَى هُوَ...» - بی ثبات و سرگردانند میان این، نه بسوی آنانند و نه به سوی اینان - آیه ۱۴۳ - سوره نساء.

حرکت اپورتونیسیتی دایما در نوسان و تغییر و تحولات می‌باشد. خط استراتژیکی‌اش مشخص نیست، در هر مرحله از حرکت موضع‌گیری خاص و متفاوت دارد، همواره فرد اپورتونیسیت مشوش است، نمی‌داند چه می‌خواهد؟! یک بار مبارزه مسلحانه را نفی می‌کند و به کارخانه می‌رود تا پرولتاریا را از همان جا تشکل بخشد و به پراگماتیسم معتقد می‌گردد، فردا زمانی که یک حاکمیت نسبتاً مشروع بر سر کار است، فتوای قیام مسلحانه می‌دهد! یک روز هوس کار بدنی به سرش می‌زند و کار فکری را دهن‌گرائی می‌داند، فردا در کتاب غرق می‌شود! امروز ریشه همه بدبختی‌ها را در کار بدنی نکردن می‌داند، فردا در کار فکری کردن، روز دیگر در فلان فرد، بعد در ایدئولوژی و بالاخره خودش نمی‌فهمد که چکار می‌خواهد بکند؟ «لَا إِلَى هُوَ وَلَا إِلَى هُوَ»، نه به سوی اینانند و نه بسوی آنان، بالاخره وضعیتشان مشخص نیست و معلوم نیست فردا چه خواهند کرد؟

دومین تبارز اپورتونیسیم، ویژگی «ماژوخیسم - سادیسم» در حرکت فرد اپورتونیسیم است. اپورتونیسیت پیوسته «بت سازی» می‌کند. چرا که می‌خواهد علت بودن خودش را در آن «بت» پیدا کند. سعی می‌کند مافوق خود را بت کند تا بتواند در مقابل پائین تری‌ها، خودش «بت» شود. حتی از واژه‌های «امام» و «پیشگام»، «خدا»، «پیامبر»، «اسوه» و... هم برای «بت سازی» سود می‌جوید. امام را بت کرده و به پایش سجده می‌کند (ماژوخیسم) تا در موقعیتی دیگر، خود به جای امام نشسته و سادیسم وجودی خویش را آشکار کند. در مقابل قدرتمندان، ضعیف (ماژوخیسم)، و در برابر بالائی‌ها، همواره متملق، چاپلوس و بی عرضه و در مقابل پائین‌ترها، قدرت طلب است و دقیقاً می‌توان از روی این برخوردها، فرد اپورتونیسیت را شناسائی کرد.

سومین پارامتری که در لوای آن می‌توان اپورتونیسیم را شناسائی کرد، «فردگرائی» در حالت اعم و «خودمحوری» در صورت اخص می‌باشد. یعنی اپورتونیسیت حتماً فردگراست و به فرد اصالت می‌دهد و لذا زمانی که این فردیت در رابطه با «خود» او طرح شود، به «خودمحوری» و منیت مبدل می‌گردد. زمانی که قدرت در دست ندارد، همواره افراد دیگر را قطب کرده و به بت سازی مشغول می‌شود و بالعکس به محض آن که در موضع قدرت قرار گرفت و یا گاه حتی قبل از آن، به «خود» اصالت

می‌دهد و ملاک سنجش‌اش «خود» او می‌شود. سازمان من، کتاب من، فکر من، زندگی من، مقام من، پول من و... و به محض آنکه این‌ها در خطر افتاد (یعنی من در خطر افتاد)، فوراً به مقابله برمی‌خیزد و واکنش نشان می‌دهد. زمانی که اپورتونیست‌ها با هم حرکت جمعی دارند، هر کدام در این حرکت جمعی، ملاک را خودشان می‌گیرند و تفرقه، عدم اعتماد و پراکندگی قلوب در میان آن‌ها فراوان است.

«لَا يَقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرَىٰ مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» - آنها به طور دسته جمعی با شما پیکار نکنند، مگر در شهرهای بارودار و یا از پشت دیوارها، ترس آن‌ها میان خودشان بسیار زیاد است - پندار ایشان پیوسته (لیکن) دل‌هاشان پراکنده است، این بدان جهت است که ایشان گروهی نابخردانند - آیه ۱۴ - سوره حشر.

در آیه فوق عملکرد منافقین، کاملاً مشخص شده است. در ابتدا می‌گوید، آن‌ها تنها زمانی مبارزه می‌کنند که «خودشان» محصور و ایمن باشند، و الا مبارزه نخواهند کرد. ابتدا یک اتکاء و یک پشت گرمی بایستی داشته باشند و بدانند که «خودشان» درامانند، سپس مبارزه خواهند کرد. در دنباله آیه نیز چنین می‌فرماید، که ظاهراً آن‌ها انجمن و تشکل و پیوستگی زیادی دارند، ولیکن در باطن، متفرق و پراکنده و وحشت زده هستند. امکان ندارد ایشان در یک جوی بروند. هر کدام خصلت خاص خود را دارند و با دیگری تضاد بسیار زیادی نشان می‌دهند و امکان مبارزه گروهی درازمدت برایشان وجود ندارد.

چهارمین نمودار حرکت اپورتونیستی، «آنارشسیسم» است. این «آنارشسیسم» چه در رابطه با افراد اپورتونیست و چه در مورد جریان اپورتونیستی صادق است. در آیه فوق دیدیم که افتراق و پراکندگی و بی‌نظمی و ناهمسوئی و آنارشسیسم درونی، بر آن‌ها حکمفرماست و لذا قادر به مبارزه اصولی و برخورد صحیح با تضادهایشان نیستند؛ و چون نفس منافقین در یک پروسه، به تدریج قدرت «تاثیرپذیری» را از دست می‌دهد و به دکماتیسیم، و عدم تاثیرپذیری یا «تاثیرپذیری منفی» می‌رسد، آنارشسیسم بر تمام وجود، فکر، ذهن و حرکت آن‌ها عارض شده و به نابودیشان می‌کشد.

«ذهن‌گرایی و مطلق‌نگری» پنجمین تبارز عینی اپورتونیسم در حرکت است. سردمداران جریان‌ات اپورتونیستی، همواره به علت مطلق‌نگری‌ها و «جدا بودن از واقعیات» و در نظر نگرفتن شرایط، به ذهن‌گرایی افتاده و هیچگاه نمی‌توانند تضادها را احساس کنند، بشناسند و با آن‌ها برخورد اصولی کنند. مثلاً آن‌ها قادر نیستند تفاوت یک جریان انقلابی و یا حتی نیمه انقلابی را با پایگاه‌های امپریالیسم احساس

کنند. آنقدر ذهنیتشان را رشد انحرافی داده‌اند، که تضاد با یک سازمان انقلابی را در مقابل تضاد با امپریالیسم – ارتجاع عمده می‌کنند. بهترین فرزندان خلق را می‌کشند و فراموش می‌کنند که شیوه برخورد با کسانی که با امپریالیسم – ارتجاع تضاد دارند، کاملاً متفاوت با مزدوران امپریالیسم است (اشاره به جریان اپورتونیسیتی در سازمان مجاهدین). به علت مطلق نگرشی‌هاشان همواره حتی کوچکترین تضادشان را مطلق کرده و به برخورد مستقیم با آن می‌پردازند. قدرت درجه بندی و آرایش تضادها را ندارند، با برادرشان، دوستشان، همراهشان و یا حتی دشمن کوچک ترشان همان برخورد را دارند که با امپریالیسم، ارتجاع و...

این‌ها همانگونه که پیش از این گفتیم، تنها گوشه‌ای از تبارزات اپورتونیسیم است، و الا با یک نگرش عمیق‌تر می‌توان بسیاری از نمودارهای جزئی‌تر که عمدتاً ریشه در همان تبارزات فوق را دارا هستند، پیدا نمود. مثلاً سکتاریسم، آوانتاریسم، انشعاب، مواضع چپ و راست و... که تماماً از اپورتونیسیم سرچشمه می‌گیرند.

قسمت دوم

اپورتونیسیم و تشکیلات

در بخش اول بحث‌مان به ادای توضیحاتی پیرامون مسئله اساسی و مهم «اپورتونیسیم و انسان» که زیربنای بحث کنونی ما را تشکیل می‌دهد، پرداختیم. اگر نظری اجمالی به عناوین مطروحه در بخش قبل بیاندازیم، به فوریت خواهیم دید که در آنجا، عمدتاً بحث روی «فرد اپورتونیست»، ویژگی‌ها و خصائص، حالات روحی، عملکردها و دیگر تبارزاتی که در حرکت‌اش نمودار می‌شود، دور می‌زند. علت این امر، دقیقاً بازگشت می‌یابد به تحلیلی که ما از «پیدایش اپورتونیسیم» در یک حرکت تشکیلاتی بالاخص و گروه‌های اپورتونیست در سطح جامعه، بالاخص داریم. یعنی زمانی که ما قصد تحلیل «پیدایش اپورتونیسیم» در یک حرکت تشکیلاتی را داریم، بدون هیچ تردیدی و صرف نظر از زمینه‌ها و شرایط، بدنبال یک «فرد خصلتی» می‌گردیم که رهبری «جریان اپورتونیستی» را در دست دارد. بنا بر اعتقاد ما، این یک اصل بسیار مهم است که هم «مکتب» و هم «تاریخ» کاملاً بر آن صحه گذاشته و اثبات‌اش نموده‌اند. حال با این مقدمه، به طرح دقیق ادعاهای فوق، و حتی المقدور به اثبات آن‌ها می‌پردازیم.

۱ - مکانیزم «پیدایش اپورتونیسیم» در تشکیلات

از دیدگاه ما، همواره در هر «جریانی»، دو مرحله «تکوین» و «استمرار» و یا «پیدایش» و «رشد» وجود دارد. این دو مرحله که در هر جریانی نقش تعیین کننده و

حساسی را دارا هستند، در مورد جریان اپورتونیستی در یک تشکیلات نیز، مصداق می‌یابند. بدین معنا که برای بررسی یک جریان اپورتونیستی، بایستی آن را به دو مرحله نسبتاً مجزای پیدایش و رشد تقسیم نمود و سپس به تجزیه و تحلیل آن پرداخت. پیدایش اپورتونیسم که مرحله تکوین آن به شمار می‌رود، بیشک به «فرد اپورتونیست»، خصلت‌ها و ویژگی‌هایش بازگشت می‌یابد، چرا که «اپورتونیسم» همواره از «فرد» آغاز شده و به «جریان» ختم می‌گردد. اگر در طول تاریخ، نگاهی به جریانات اپورتونیستی بیندازیم، به سادگی در خواهیم یافت که این «افراد اپورتونیست» بوده‌اند که سر منشاء پیدایش جریانات اپورتونیستی شده‌اند. مثلاً پس از وفات پیامبر اکرم (ص)، دیدیم که «شورای سقیفه» به سردمداری «ابوبکر»، انقلاب تکاملی اسلام را به انحراف کشانید. علم شدن «جبهه ناکثین» و «جبهه مارقین» در مقابل امام علی (ع)، نیز بیانگوی همین امر است و دیدیم که چگونه طلحه‌ها و زبیرها و عایشه‌ها در «جمل» بر روی امام شمشیر کشیدند. در تمام این جریانات مشخص بود که «رهبری جبهه‌ها» از «توده‌های» درون جبهه، جدا بودند و هیچگاه توده‌های عوام، از روی خصلت‌ها، کینه‌های شخصی، عقده‌ها، قدرت طلبی‌ها و انحصارطلبی‌ها، بر روی علی (ع) شمشیر نگشیدند، بلکه این طلحه‌ها و زبیرها بودند که به تلافی حقارت‌ها و خود کم بینی‌ها و نیز به لحاظ حراست از منافع طبقاتی خویش، جنگ جمل را به عنوان اولین جنگ دوران زمامداری علی (ع) به راه انداختند. اما از همه این‌ها مشهودتر و ملموس‌تر، جریان اپورتونیستی سال ۵۴ در سازمان مجاهدین خلق بود. در آنجا هم به عینه دیدیم که خصوصاً «تقی شهرام» چگونه سر منشاء یک جریان انحرافی درون سازمان گردید.^۸

در این مورد نکته‌ای را که باید در نظر داشت، عبارت است از «درونی» بودن پیدایش اپورتونیسم در تشکیلات، یعنی هیچگاه جریان اپورتونیستی از «خارج» و «برون» تشکیلات آغاز نشده، تا سپس تحت شرایطی به «درون» انتقال یافته باشد. هر نیرو، سازمان، گروه و جریانی که در جامعه‌ای وجود داشته و سپس طعمه یک جریان اپورتونیستی گردد، بدون اندکی تردید باید گفت که این جریان از «درون» خود آن آغاز شده است و اگر هم شرایط برونی در این رابطه نقشی داشته باشند، پا را از حد «شرط» بودن فراتر نخواهند گذاشت و «اساس» به درون بازگشت خواهد یافت. «سقیفه» و «ناکثین»، و «مارقین»، از درون صف انقلاب پیامبر سر برون آوردند و کودتای اپورتونیست‌ها در سازمان مجاهدین، مستقیماً از درون خود سازمان آغاز شد. پس هیچگاه نمی‌توان مشکلات برونی، خفقان، جو جامعه و... را «اساس» پیدایش اپورتونیسم در تشکیلات قلمداد کرد و اگر هم نقش محیط را نخواهیم نادیده بگیریم، می‌توانیم تنها به عنوان «زمینه ساز» و یا «شرایط»، آن را به حساب آوریم. البته باز

۸. در رابطه با این موضوع، در ادامه متن توضیحات بیشتری ارائه خواهیم داد.

هم با اعتقاد به این امر مهم که اگر «اساس» کار درست باشد، «شرطها» نمی‌توانند تاثیر چندانی بر حرکت بگذارند. بنابراین دیدیم که اولاً «جریان اپورتونیستی» همواره از «فرد» آغاز می‌شود، و ثانیاً این فرد، نه از «برون»، بلکه از «درون تشکیلات» تیشه بر ریشه آن می‌زند و لذا برای بررسی، تحلیل و ریشه یابی «پیدایش اپورتونیسیم در تشکیلات» در وهله اول بایستی «ریشه انسانی» و «فردی» آن را در «درون تشکیلات» جستجو کرد.

اما «تبیین و تحلیل» صرف از قضایا و بیان دردها و ریشه یابی آن‌ها، به خودی خود و فی نفسه دارای ارزش نیست و تنها زمانی ارزش واقعی خود را باز می‌یابد که در «جهت حل» قضایا و ارائه درمان دردها باشیم، والا بحث و فحص پیرامون مسائل فوق صورت «روشنفکرانه» و «بی‌دردی» به خود خواهد گرفت و هیچ گام مثبتی در جهت رهائی خلق‌ها از «موانع» و «حصارها» و نیز رشد و حرکت تکاملی شان نخواهد بود. پس بایستی در انتهای هر تحلیل و تبیینی به پاسخ «چه باید کرد؟» و «از کجا آغاز کنیم؟» پرداخته شود تا دستیابی به هدف متعالی میسر شود. در پاسخ چه باید کرد؟ در یک کلام باید بگوئیم که تنها راه و مهم‌ترین راه مبارزه با «پیدایش اپورتونیسیم» در تشکیلات، عبارت است از، «خصلت یابی» توده‌های تشکیلاتی، که الزاماً و اجباراً باید مکرراً و بدون هیچ وقفه‌ای صورت پذیرد. تا زمانی که در یک تشکیلات «خصلت یابی» مهره‌ها رعایت شود، خصلت‌های منفی آن‌ها شناسائی گردد و به ارائه بسترهای مناسب در جهت استحاله و دگرگونی خصلت‌های منفی اقدام گردد، بدون هیچ تردیدی امکان بروز حرکت‌های اپورتونیستی به حداقل خواهد رسید. تنها حرکت‌هایی قادر خواهند بود با این آفت مبارزه کنند، که به این موضوع اساسی مومن و معتقد باشند و با خصلت‌ها مبارزه کنند.

مثلاً در تمام مدت بیست و سه سال مبارزه مکتبی پیامبر، می‌بینیم «خصلت یابی» بدون کوچک‌ترین وقفه‌ای دنبال می‌گردد (تازه باز هم میزان آن کافی نبود). ابوبکر، ثروتمند متمول مکه را پیامبر به مزدوری و کارگری می‌فرستد، از «انصار» می‌خواهد تا خانه‌ها و اموالشان را با «مهاجران» شریک گردند، هر از چندی توده‌های تشکیلاتی خود را به جهاد و دفاع می‌خواند، آن‌ها را در پست‌های مختلف بالا و پائین قرار داده با سنت‌های جاهلی و افکار ارتجاعی آنان مبارزه می‌کرد. دو هجرت مهم در این چند سال، یکی به حبشه و دیگری به مدینه برپا نمود. سه سال در شعب ابی طالب گرسنگی، فقر، درد و رنج را به عنوان بستر و زمینه‌ای که در آن خصلت‌ها تبارز می‌یافتند، قرار داد و... این‌ها تماماً شمه‌ای از خصلت یابی و مبارزه با خصلت‌های منفی پیروان توسط پیامبر است. در سازمان مجاهدین هم دیدیم که خصوصاً تا سال ۴۷ که خصلت یابی دقیقاً مراعات می‌شد، مهم‌ترین و والاترین فرزندان خلق در تشکیلات

آنان پرورده شدند، ولیکن به تدریج از زمان ورود عجولانه به مبارزه مسلحانه و چیدن میوه نارس و خصوصاً پس از ضربه سال پنجاه که مهم‌ترین کادرهای سازمان دستگیر شدند، خصلت یابی رو به فراموشی گذارد و نقی شهرام‌ها حتی تا کادر مرکزی سازمان به جلو ناخفتند.

به این ترتیب تا حدی، جواب «از کجا آغاز کنیم؟» را نیز پیدا کردیم. برای این منظور در وهله اول، بایستی دقیقاً به مسئله «جذب» در تشکیلات اهمیت داد. در موقع جذب افراد و عضوگیری برای تشکیلات، تنها «صداقت» داشتن و «عاشق» بودن نمی‌تواند ملاک باشد و اگر چه شرط لازم است، اما «کافی» نیست. پس حتماً باید پروسه‌ای در مقابل مهره‌هایی که قصد ورود به تشکیلات را دارند، گذاشته شود، تا در این پروسه، خصلت‌های افراد شناسائی شده و اگر چنانچه این خصلت‌ها قابل استحاله و دگرگون شدن تشخیص داده شدند، پس از جذب، بستر مناسب در جهت رفع آن‌ها مهیا شود. مثلاً «مطلق نگری»، «بت پرستی»، «خودکم بینی»، «خودبزرگ بینی»، «قدرت طلبی»، «هژمونی طلبی»، و... تماماً خصلت‌هایی هستند که ممکن است در کادر «صداقت»، «عاشق بودن»، مهره نادیده گرفته شوند و این آفتی است که شدیداً باید در تقسیم مسئولیت‌های تشکیلاتی از آن اجتناب ورزید. مثلاً مهره‌ای که قدرت طلب است، نبایستی در تشکیلات در موضعی قرار گیرد که خصلت در آن «مسکوت» باقی بماند، بلکه لازم است دائماً او را به کارهای «مهم» و «ساده» واداشت تا دقیقاً در این نوسان خصلت خود را بشناسد و بتواند با آن مقابله کند.

مع الوصف قسمت اصلی کار و مشکل اساسی، به مرحله دوم یعنی مرحله پس از جذب باز می‌گردد. هر زمان انقلابی که تشکیلاتی مترقی بخواد یک مبارزه درازمدت مکتبی را به انجام برساند، صرف نظر از ایجاد کردن زمینه‌هایی برای رشد فکری مهره‌ها، لازم است که تا سر حد ممکن بسترهایی در تشکیلات فراهم کند که در آن، خصلت‌های منفی مهره‌ها شناسائی و متعادل گردند. زندگی تیمی و هسته‌ای از مهم‌ترین زمینه‌هایی هستند که می‌توانند این مهم را به انجام برسانند. اگر تشکیلاتی به این مسئله کم بها دهد و یا پس از مدتی آن را منقطع سازد، بدون کوچکترین شک و تردیدی، اپورتونیسیم در آن نمودار خواهد شد.

۲ - مکانیزم «رشد اپورتونیسیم» در تشکیلات

آنچه را که تاکنون عنوان کردیم، ممکن است یک نوع خودخواهی تشکیلاتی را در ذهن تداعی کند. به عبارت دیگر خواننده فکر کند که از دیدگاه ما، «تنها فرد خصلتی»

است که تشکیلات اپورتونیسیم را ایجاد کرده و رشد می‌دهد و خود تشکیلات در این امر مقصر نیست و تازه زمانی که پای تشکیلات به عنوان مقصر به میان می‌آید، به این شکل مسئله عنوان می‌شود که گناه تشکیلات در «خصلت یابی» نکردن است! یعنی اگر تشکیلات خصلت یابی می‌کرد و مهره‌ها را دقیقاً شناسائی می‌نمود، دیگر مهره‌های «خصلتی» وارد تشکیلات نشده و طبعاً اصلاً و ابداً اپورتونیسیم در تشکیلات پیدا نمی‌شد. اما مسلم است که دیدگاه ما این چنین نیست و به هیچ وجه تشکیلات را در پیدایش و خصوصاً «رشد اپورتونیسیم»، بی‌تقصیر نمی‌دانیم. در مورد قسمت اول یعنی پیدایش اپورتونیسیم پیش از این اشاره کردیم که تشکیلات می‌تواند در دو مرحله مقصر باشد. یکی مرحله جذب، و عدم دقت کافی در جذب مهره‌ها دیگر، مرحله پس از جذب. در این مورد تشکیلات موظف است که خصلت‌ها را شناسائی و استحاله کرده و بستر مناسب را برای نیل بدین منظور، بر سر راه مهره قرار دهد.

اما در مرحله «رشد اپورتونیسیم»، دیگر مسئله خصلت‌ها تحت الشعاع یک «تئوری» انحرافی قرار می‌گیرد. چرا که پیش از این گفتیم اپورتونیسیم همواره از یک «فرد» آغاز شده و به «جریان»، تبدیل می‌گردد و مسئله خصلت‌ها تنها در همان مرحله اول نقش موثر خود را ایفا می‌کند و بایستی بدنبال علل و عوامل دیگری در مورد «جریانی» شدن اپورتونیسیم و رشد آن در تشکیلات بگردیم. فرد اپورتونیست، هیچگاه نمی‌تواند «علت واقعی» عملکرد خیانت بار خود را مستقیماً طرح کند. او نمی‌تواند بگوید که سال‌های سال کینه و حسد و عقده حقارت نسبت به فلان مهره بالاتر پیدا کرده‌ام. او نمی‌تواند بگوید که من «قدرت طلب» هستم و فی‌المثل می‌خواهم یک‌ه تاز تمام عیار تشکیلات باشم. او نمی‌تواند رابطه فردی‌اش را با مهره‌ها مستمسک قرار دهد و لذاست که نیاز به دستاویز «مردم فریب» و گول زنده‌ای پیدا می‌کند تا توسط آن، به توجیه کردن عملکرد انحرافی خود بپردازد. یکی از مهم‌ترین این دستاویزها، همواره «ضعف‌های تشکیلاتی» بوده است. بی‌گمان امکان ندارد در تشکیلات، هر چند رشد یافته و متکامل و متعالی، ضعف‌هایی وجود نداشته باشد، اشتباهاتی صورت نگرفته باشد، موضع‌گیری‌هایی چپ و راست نشده باشد و...، اما این‌ها تماماً ضعف‌هایی است که می‌توان آن‌ها را در کادر استراتژی ناپود کرد و به تدریج ثبات و استحکام بیشتر یافت، ولیکن فرد اپورتونیست، نمی‌آید با این ضعف‌ها برخورد «انتقادی» کند، کوچک‌ترین راه حلی ارائه نمی‌دهد و گاه در تمام مدتی که این فرد سمتی در تشکیلات دارد، به چاپلوسی و تملق‌گویی و تعریف و تمجید از تشکیلات می‌پردازد تا بدین وسیله موقعیت خود را تثبیت کند^۹. اما به محض آنکه زمینه آماده شد، پیامبر سرش را بر بالین مرگ می‌گذارد، قدرت علی‌تضعیف می‌شود، کادرهای اصلی و شکل یافته سازمان دستگیر و به شهادت می‌رسند و یا ایدئولوژی هنوز به میزان

۹. بررسی کامل این ویژگی‌ها، در قسمت سوم همین بحث در تکوین اپورتونیست صورت گرفته است.

لازم مدون نشده، مرزبندی آن با مکاتب دیگر مشخص نگردیده، در قسمت‌های مختلف سازمان، وحدت تشکیلاتی وجود ندارد و یا در مواضع استراتژیک ضعف‌هایی موجود است و... ناگهان فرد اپورتونیست یک تاز میدان قدرت طلبی شده و سعی می‌کند در لافه «شعارهای دهان پر کن»، «ادعاهای سوپر انقلابی»، «اگراندیسمان کردن ضعف‌ها»، «ارائه راه حل‌های ذهنی»، ... سکان هدایت تشکیلات را دست می‌گیرد. پس می‌بینیم در مرحله رشد اپورتونیسیم در تشکیلات، مقصر اصلی خود تشکیلات است که زمینه‌های رشد اپورتونیسیم را نابود نکرده و بستر ترک تازی اپورتونیست‌ها را فراهم آورده است. رشد اپورتونیسیم در تشکیلات معلول عوامل زیر است:

الف - عدم مرزبندی ایدئولوژیک و مشخص نشدن رابطه «مکتب راهنمای عمل تشکیلات» با دیگر مکاتب، که دقیقا در عدم تدوین ایدئولوژی تبارز می‌یابد.

ب - عدم وجود وحدت تشکیلاتی، که طبعا نقاط ضعف بسیاری را در تشکیلات موجب می‌شود.

ج - عدم وحدت ایدئولوژی - استراتژی که مشخصا در مواضع مذبذب تشکیلات خود را نشان می‌دهد.

به عنوان نمونه دیدیم که جریان اپورتونیستی در سازمان مجاهدین خلق، چگونه از ضعف ایدئولوژی سازمان و عدم مرزبندی آن با مارکسیسم استفاده جست و در فصل اول بیانیه تفسیر مواضع ایدئولوژیک که در طول سال‌های ۵۵ - ۵۴ تدوین شد، کوشید که جریان انحرافی خود را تئوریزه نموده و با دستاویز قرار دادن اصول مارکسیسم - لنینیسم، حرکت خود را مشروعیت بخشد. همچنین این جریان با اتکاء بر عدم وحدت ایدئولوژی - استراتژی و ضعف در استراتژی «مبارزه مسلحانه» سازمان، اساسا به نفی مبارزه مسلحانه پرداخته و ماهیت راست خویش را نشان داد.

میزان ضربه زندگی عدم اصل وحدت تشکیلاتی را هم می‌توان در شکست میرزا کوچک خان و خیانت مارکسیست‌هایی که در این جبهه، با او همکاری می‌کردند، یافت. به عبارت دیگر عدم وجود وحدت تشکیلاتی میان کوچک خان و مارکسیست‌ها به چنین شکست فاحشی منجر شد.

۳ - نقش حساس «تئوری»، در توجیه حرکت اپورتونیستی

پیش از این اشاره کردیم که سردمداران جریانات اپورتونیستی، هیچگاه مستقیما عنوان

نمی‌کنند که ما «قدرت طلب»، «رهبری طلب» و... هستیم، بلکه همواره دست بر روی نقطه ضعف‌ها و اشکالات و کمبودها می‌گذارند و سپس با شعارهای سوپر انقلابی و ادعاهای مافوق تصور، به تئوریزه کردن خیانت خود می‌پردازند که به عبارت دیگر می‌توان آن را «کلمه الحق یراد بها الباطل» نامید. کلمات حقی که بر زبان افراد باطل جاری می‌گردند! البته این یکی از ویژگی‌های عام انسان است که همواره سعی می‌کند برای اعمالش «تئوری» توجیه کننده داشته باشد. هر کس، حتی اگر شنیع‌ترین و کثیف‌ترین اعمال را مرتکب شود، به هر حال توجیهی برای خود دارد، حتی امپریالیست‌ها، دیکتاتور‌ها و یا... نیز سعی می‌کنند عملکردهای ضد خلقی خود را تئوریزه و توجیه کنند. یکبار زیر علم «آزادی» و «نجات دنیای آزاد» سینه می‌زنند، دیگر بار «خطر کمونیسم»، و «هجوم شوروی» و «جنایات تروریست‌ها» را در کشورهای تحت سلطه بهانه می‌کنند! و بالاخره هر طور شده توجیهی دست و پا می‌کنند و تا آنجا پیش می‌روند که در زمره افتخاراتشان، بمباران ویتنام و یا انفجار اتمی هیروشیما را نیز به ثبت می‌رسانند.

در این رابطه است که می‌بینیم هر جا «حرکت اپورتونیستی» پدیدار گردد، تئوری توجیهی آن نیز به فوریت به فریادش می‌رسد. اما از دیدگاه ما اساسا این تئوری‌ها کوچک‌ترین اصلتی نداشته و ندارند و بایستی با تمام توان و کوشش، به افشای آن پرداخت. مثلا پس از وفات پیامبر، اپورتونیست‌های شورای سقیفه که به سادگی نمی‌توانستند «امامت» تأیید شده علی (ع) را رد کنند، فوراً دست به کار شده شعار «حسبنا کتاب الله - کتاب خدا برای ما کافیت» را سر دادند. این شعار که توجیه تئوریک برپائی سقیفه بود، دقیقا در مقابل این شعار پیامبر قرار می‌گیرد. «انی تاریک فیکم ثقلین کتاب الله و عترتی - همانا در میان شما دو وزنه سنگین را به جای گذاردم، کتاب خدا و عترتم را». می‌بینیم در شعار اپورتونیست‌ها، «عترت» که مسلما «امامت علی (ع)» را به دنبال داشت، حذف می‌گردد، اما مسئله مهم در اینجا است که شعار «حسبنا الکتاب الله»، شعاری نیست که سردمداران سقیفه بر اثر تحلیل و تبیین و بررسی اجتماع و مکتب و غیره بدان رسیده باشند، بلکه این شعار را تنها در جهت توجیه خیانت خود به کار می‌گیرند. چرا که خود آن‌ها بارها و بارها حق بودن علی را تأیید کرده بودند.

در زمان امام علی، جبهه ناکثین نیز تئوری خاص خویش را که همانان «خونخواهی عثمان» بود، به چنگ آورده بود. در حالی که خود طلحه و زبیر از سردمداران شورش مردم علیه عثمان بودند و از رهبران قتل وی به شمار می‌رفتند. پس از آنکه دریافتند در زمان حاکمیت علی از حکومت آنان خبری نیست، ناگهان هوا خواه عثمان شده و علی را قاتل او معرفی کردند و درصدد خونخواهی از وی برآمدند!

هم چنین است شعار خوارج که عبارت بود از «**لا حکم الا لله**» و در لوای این شعار خواهان توبه علی (ع) از گناه ناکرده بودند؛ و برای ما از همه این‌ها عینی‌تر و ملموس‌تر، همان جریان اپورتونیست‌های چپ نما در سازمان مجاهدین خلق است که طبق گفته‌های قبلی، از عدم مرزبندی ایدئولوژی سازمان با مارکسیسم استفاده جستند و به تئوریزه کردن انحراف خود پرداختند. ولیکن در اینجا به یک نکته باید توجه داشت و آن «اپورتونیسم خودآگاه» و «اپورتونیسم ناخودآگاه» است. به این مفهوم که سردمداران جریان، خودآگاهانه مرتکب انحراف و اشتباه شدند، حال آنکه بسیاری از توده‌های تشکیلاتی ناخودآگاه به دنبال این جریان کشیده شدند و برای همین است که می‌گوئیم پیش از همه مقصر همان سردمداران جریان هستند. امام علی (ع) در این مورد می‌گوید: «**لَا تَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مِنْ طَلَبِ الْحَقِّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ** - بعد از من خوارج (اپورتونیست‌ها)، را نکشید، زیرا کسی که می‌خواسته حق را به دست آورد و خطا کرده، مانند کسی نیست که در راه باطل قدم نهاده و آن را دریافته است - خطبه ۶۰ - نهج البلاغه - فیض الاسلام».

نتیجه بسیار مهمی که از این قسمت می‌گیریم، آن است که «اپورتونیست‌ها»، فی الواقع «رویزیونیست» هم هستند. چون اپورتونیسم از اصول اولیه اعتقادی خویش عدول کرده و سپس به تئوریزه نمودن این حرکت انحرافی خود پرداخته، «رویزیونیسم» به شمار می‌رود. یعنی «رویزیونیست»، اپورتونیستی است که انحراف‌اش را تئوریزه کرده باشد. سردمداران سقیفه، رویزیونیست هم هستند، چرا که از اصول سیاسی مکتب «امامت»، عدول کرده‌اند و سپس به توجیه تئوریک آن در لوای شعار «**حسبنا کتاب الله**» پرداخته‌اند. خوارج، اپورتونیست - رویزیونیست هستند. چرا که انحراف از اصول سیاسی مکتب را با شعار «**لا حکم الا لله**» تئوریزه کرده‌اند و بالاخره کودتاچیان سازمان مجاهدین «رویزیونیست» هستند، چون از اصول اعتقادی سازمان عدول کردند و این انحراف خود را توسط مارکسیسم تئوریزه نمودند.

اپورتونیسزم در جامعه

پس از پیروزی ضد استبدادی خلق‌های ما، گروه‌های بسیاری یا از حالت مخفی خارج شده و حرکت علنی خود را پی گرفتند و یا در همان جو دموکراتیک حرکت خویش را آغاز نمودند و یا آنکه خود در موضع حاکمیت واقع شدند. موضع گیرهای متفاوت، اختلافات و مارک‌زدن‌های بسیاری در جامعه رواج یافت. هر گروهی، گروه دیگری را «مرتجع»، «خائن»، «راست رو»، «چپ رو»، و بالاخره «اپورتونیست» می‌نامید. این واژه‌ها به تدریج بر اثر استعمال خارج از رویه، گاه معانی حقیقی خویش را از دست دادند و اینک احساس می‌شود که در مقطع کنونی و در ادامه بحث اپورتونیسم، لازم است دیدگاه خویش را در مورد واژه‌های اپورتونیسم چپ، راست و چپ نما، که در ادبیات سیاسی جامعه، مورد استفاده قرار می‌گیرند، روشن سازیم و طبعاً کمی روشن‌تر در باره آن‌ها سخن بگوئیم:

۱ - در مقطع کنونی، به چه نیروهائی اپورتونیست اطلاق می‌شود؟

براساس تحلیل مشخص از شرایط مشخصی که در هر مقطع زمانی، در رابطه برخورد با تضادها وجود دارد، مبارزه اصولی شکل می‌یابد. پس برخورد با تضادها و مبارزات اجتماعی، براساس تحلیل و تبیین مشخص و زیربنائی همواره دارای اصولی متنقن و آهنگین می‌باشد و اگر چنانچه این اصول نادیده انگاشته شوند، مبارزه دیگر

صورت اصولی و صحیح خودش را از دست می‌دهد. بنابراین در هر شرایط مشخص، اصول استراتژیک مبارزه، تعیین کننده اصولی بودن آن مبارزه خواهد بود. گروه‌ها، دسته‌جات، سازمان‌ها و احزابی که در فکر، اندیشه، ایدئولوژی مکتب و خلاصه در ذهنیت خویش، معتقد به اصول صحیح، مناسب و همچنین منبعث از تحلیل از شرایط مشخص زمانی خود هستند، اما در «عملکرد» او «عینیت» از اصول عدول می‌کنند، «اپورتونیست» نامیده می‌شوند. گروه‌های اپورتونیست، آگاهانه یا ناآگاهانه، در عینیات و عملکردها، اصول اعتقادی اولیه خود را نقص کرده و در شرایط دیگر، به اصول متفاوت با اصول اولیه خودش عمل می‌کنند.

مثلا خروشچفیسیم از آنجائیکه در ذهنیت خویش به اصول مارکسیسم – لنینیسم معتقد است و در جوهره خود به گذار قهرآمیز به سوسیالیسم باور دارد، ولی در عمل، راه «گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم» و «همزیستی مسالمت آمیز با امپریالیسم» را که هر دو عدول از «م – ل» است، در دستور کار خود قرار داده، رویزیونیسم و اپورتونیسم است. همچنین حزب توده در ایران به علت آنکه به تئوری رویزیونیستی خروشچف که «راه رشد غیرسرمایه‌داری» را در مقابل تضاد قهرآمیز خلق – امپریالیسم طرح می‌کند، تضاد میان اصول اولیه اعتقادی و اصول ثانویه عملی کاملاً مشهود و ملموس است.

۲ - اپورتونیسم راست و اپورتونیسم چپ

پیش از این تعریفی در باب «اپورتونیسم» و گروه‌های اپورتونیست ارائه دادیم، ولیکن برای آنکه قادر باشیم در مورد اپورتونیست‌های چپ و راست صحبت کنیم، بایستی قبلاً معانی «راست» و «چپ» را عنوان کرده و سپس به هدف اصلی خود دست یابیم. گفتیم که در هر شرایط مشخص براساس تحلیل مشخص، برخورد با تضادهای اجتماعی، «اصول» خاص و مخصوص به خود را دارا است. مثلاً در مقطع کنونی در مورد تضاد خلق – امپریالیسم این اصول را بررسی می‌کنیم. همانگونه که در تحلیل‌های متعدد در شرایط مختلفی عنوان کرده‌ایم، امپریالیسم، دشمن عمده خلق‌های جهان گرسنه است و تنها راه مقابله با آن، بسیج توده‌ای ضد امپریالیستی خلق‌های جهان گرسنه و مبارزه قهرآمیز و بلندمدت آنان با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکاست. حال در مورد این «اصل» دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد که براساس برخورد با آن، می‌توان راست و چپ را مشخص کرد.

نیروهای راست، به آن دسته از نیروهائی اطلاق می‌شود که یا امپریالیسم را دشمن عمده خلق‌ها نمی‌دانند و یا اگر هم بدانند، برخورد قهرآمیز خلق‌ها با امپریالیسم را

نفی کرده و راه‌های مسالمت آمیز را پیشنهاد می‌کنند. نیروهائی که امپریالیسم را دشمن عمده خلق‌ها نمی‌دانند، مسلم است که یک پیوند ذاتی، حال چه علنی و چه غیرعلنی (چه مستقیم و چه غیرمستقیم)، میان آن‌ها با امپریالیسم برقرار است، که این پیوند و اتصال عمدتاً در مورد «منافع طبقاتی» جلوه گر می‌شود.^{۱۰} این نیروها کمابیش، و بدون هیچ تردیدی به «استثمار طبقاتی» اعتقاد دارند، حال ممکن است برخی «استثمار نامحدود» را مطرح کنند و برخی دیگر «استثمار محدود» را، ولی آنچه که میان آنان سنخیت ایجاد می‌کند، اعتقاد به «استثمار» است. نیروهائی از قبیل ارتجاع و لیبرال‌ها و... طبق تعریف فوق، نیروهای راست به شمار می‌آیند. اما ممکن است برخی از نیروها در شعار امپریالیسم را «دشمن عمده خلق‌ها» بدانند، ولیکن در عمل، تئوری‌هائی را طرح کنند و یا عملکردهائی داشته باشند، که در نهایت تضاد قهرآمیز خلق - امپریالیسم را به محافظه کاری و برخوردهای مسالمت آمیز سوق دهد. مثلاً خروشچف و هواداران او، نیروهای راست بشمار می‌روند. زیرا خروشچف در کنگره بیستم (حزب کمونیست شوروی)، تز «گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم» را به عنوان راهی در مقابل گذار قهرآمیز مطرح ساخت. خروشچف معتقد بود که در نتیجه تغییراتی که در موازنه نیروها در سطح جهانی، به نفع «اردوگاه سوسیالیسم» صورت گرفته و اینک کشور قدرتمند شوروی به صورت ثقل اردوگاه سوسیالیستی جهان، و یک «واقعیت غیرقابل انکار» درآمده، پس گذار صلح آمیز به سوسیالیسم نیز، یک واقعیت ملموس است. چرا که از یک سو در کشورهای متروپل به واسطه جنبش‌های نیرومند کارگری، امکان بوجود آمدن یک اکثریت پارلمانی ثابت، که قادر باشد زمام قوه اجرائیه حکومت بورژوائی را از دست بورژواها خارج کرده و در اختیار خویش بگیرد، به صورت یک واقعیت درآمده و از سوی دیگر، در کشورهای زیر سلطه جهان گرسنه، از طریق «راه رشد غیرسرمایه‌داری» و با تکیه بر «اردوگاه سوسیالیسم» امکان مبارزه قطعی با امپریالیسم و نابودی اقتصاد سرمایه داری به عنوان راه نجات در مقابل خلق‌های این کشورها گشوده است و تمامی این‌ها «واقعیتی» است که گذشت زمان به اثبات رسانده است.

می‌بینیم خروشچف اگر چه اعتقاد به دشمن عمده بودن امپریالیسم دارد، ولیکن با طرح این تئوری، عملاً در جرگه نیروهای راست درآمده و به محافظه کاری در مقابل امپریالیسم افتاد. بنابراین یکی دیگر از خصائص نیروهای راست در جامعه کنونی

۱۰. همانگونه که در قسمت دوم این مقاله توضیح دادیم، گاه ممکن است یک فرد، امپریالیسم را دشمن عمده نداند و در عین حال منافع طبقاتی هم نداشته باشد و بعلت انحراف بینشی این نظریه را بدهد و حتی شاید خودش در همان حال هم استثمار شود. ولیکن این موضوع در مورد «نیروها»، «گروه‌ها»، «طبقات» اجتماعی صدق نمی‌کند. و هر جریان سیاسی و گروهی که امپریالیسم را دشمن عمده نداند، عمدتاً غیرمستقیم، پیوندهای مشترکی با امپریالیسم دارد.

خودمان، تکیه بر ابر قدرت شرق، برای مقابله با امپریالیسم جهانی است. اما نیروهای چپ به نیروهائی اطلاق می‌شود که اگر چه اعتقاد به عمده بودن تضاد با امپریالیسم جهانی دارند و برخورد قهرآمیز با آن را هم تجویز می‌کنند، ولیکن بجای آنکه در این برخورد قهرآمیز، بر خلق‌ها به عنوان یگانه مبارزین جبهه امپریالیستی متکی باشند، بر نیروهای «پیشگام» و «پیشتاز» تکیه می‌کنند. در این رابطه می‌بینیم به جای تضاد قهرآمیز خلق - امپریالیسم، عملاً تضاد قهرآمیز نیروهای پیشگام - امپریالیسم جانشین می‌شود، که این امر خواه ناخواه به زیان خلق‌ها تمام خواهد شد. مثلاً گروه‌هائی که در زمان رژیم شاه مبارزات مسلحانه را جدای از توده‌ها و به عنوان استراتژی پذیرفتند، و خواستند تا به جای خلق‌ها، خود کمر امپریالیسم را شکسته و به زانویش در آورند، نیروهای چپ به شمار می‌روند. ملاک دیگر که توسط آن می‌توان به ماهیت گروه‌های چپ پی برد، برخورد آن‌ها با «تضاد طبقاتی» حاکم بر جوامع در رابطه با تضاد خلق - امپریالیسم است. نیروهائی که مبارزه طبقاتی را (تضاد کار - سرمایه)، در کادر مبارزه با امپریالیسم نمی‌بینند، و تضادشان را با «استثمار داخلی» مطلق می‌کنند، نیروهای چپ به شمار می‌روند. بازتاب این دیدگاه در جامعه ما در موضع گیری این نیروها نسبت به هیئت حاکمه نسبتاً مشخص می‌شود. چرا که طبعاً نیروهای چپ تضادشان با هیئت حاکمه نیز که حافظ وضع موجود است، مطلق شده و حتی قیام مسلحانه علیه آن را تجویز می‌کنند؛ و می‌دانیم که در مبارزه ضد امپریالیستی، قشر عظیم خرده بورژوازی به عنوان نیروئی ناپایدار و موقت می‌تواند در «جبهه متحد خلق» علیه امپریالیسم مبارزه کند و آن نیروهائی که تضاد طبقاتی را به صورت عجولانه مطرح می‌کنند، باعث رمیده شدن این طبقه کثیر از جبهه خلق می‌گردند که طبعاً رمیدگی آنان، چه به جبهه ضد خلق بپیوندند و چه نپیوندند، به زیان خلق‌ها و به نفع امپریالیسم خواهد بود.

بنابراین در یک جمع بندی کلی، نیروهائی را که از اصول مبارزه در شرایط مشخص، عدول می‌کنند، یا نیروهای چپ و یا راست هستند، در حالیکه نیروهای اپورتونیست، تنها آن دسته از نیروهائی هستند که تضاد میان اصول اولیه اعتقادی و اصول ثانویه عملی‌شان وجود دارد. بدین معنی که نیروهای چپ و راست به همان اصول اولیه‌ای که اعتقاد دارند، عمل هم می‌کنند. مانند فرقان که نیروی «چپ» و یا «مجاهدین انقلاب اسلامی» که «راست» هستند. اما اپورتونیست‌های چپ و راست، مثلاً می‌گویند، به اصول مارکسیسم - لنینیسم معتقد هستند، ولیکن در عمل یا به تئوری خروشچف و یا مائو پای بند هستند. در نهایت می‌توان این چنین نتیجه گرفت که اپورتونیست‌های چپ جزء نیروهای چپ هستند، اما هر نیروی چپ، اپورتونیسم چپ نیست و همچنین اپورتونیست‌های راست جزء نیروهای راست به شمار می‌روند، ولیکن هر نیروی

راست، اپورتونیسیم راست نیست.

موضوع دیگری که لازم به تذکر است، توضیح پیرامون دو واژه «چپ روی» و «راست روی» است. گاه در جامعه نیروهائی پدیدار می‌شود که در طیف نیروهای «راست» یا «چپ» قرار نمی‌گیرند. ولیکن عملکردهائی دارند که عینا با عملکردهای این نیروها مطابق است. مثلا ممکن است نیروئی امپریالیسم را دشمن عمده بداند، با «استثمار» در تمامیت آن مخالف باشد، اما در زمان برخورد با تضادها، درجه بندی آن‌ها را اشتباه کرده و مثلا لیبرال‌ها را در مقطع کنونی دشمن اصلی قلمداد کند؛ لذا موضعی که این نیرو اتخاذ می‌کند، عنوان «راست روانه» به خود بگیرد^{۱۱}؛ و یا ممکن است که یک نیروی مترقی در مقطعی از زمان کاری را انجام دهد که نیروهای چپ و یا اپورتونیست‌های چپ انجام می‌دهند، از این رو به عملکرد خاص این گروه که حتی ممکن است در پروسه‌ای نسبتا طولانی ادامه داشته باشد، «چپ روی» اطلاق می‌شود. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تمام نیروهای چپ و اپورتونیست‌های چپ، عملکردشان «چپ روانه» است، اما در برخی مقاطع، بعضی نیروها نیز با آنان همسو شده و عملکردهای «چپ روانه» دارند، در حالیکه ماهیتا نیروی «چپ» یا اپورتونیست چپ نیستند. همچنین تمام نیروهای راست و اپورتونیست‌های راست، عملکردهایشان «راست روانه» است، اما در برخی مقاطع، یک سری از نیروها که در آن شرایط مواضع اصولی دارند، ممکن است با آنان همسو شده و عملکردهای «راست روانه» داشته باشند، در حالیکه نیروی راست نباشند^{۱۲}. مثلا نادیده انگاشتن تضاد کار - سرمایه و مبارزه طبقاتی در کادر مبارزه ضد امپریالیستی و طبعا

۱۱. البته ممکن است گروهی امپریالیسم را دشمن عمده بدانند، اما با استثمار در تمامیت آن مخالف نباشند، ولیکن در عین حال در جریان مبارزه ضد امپریالیستی موضع اصولی اتخاذ کنند و در طیف نیروهای راست قرار نگیرند. اینان به علت بی اعتقادی یا کم اعتقادی به مبارزه طبقاتی نمی‌توانند مبارزه ضد امپریالیستی را تا نهایت رهبری کنند. کسانی نظیر مصدق، ناصر و حتی آئنده در این جبهه جای می‌گیرند. اینان در زمان حکومت شان، می‌دیدیم در عین اینکه مواضع نسبتا اصولی داشتند، با این حال برخورد «راست روانه» نسبت به مبارزه ضد استثماری از خود نشان می‌دادند که این موضوع ضربات مهمی بر حرکت اصولی شان وارد آورد.

۱۲. در این مورد لازم به توضیح است که با تعاریف فوق، نباید به گونه‌ای مطلق برخورد کرد. یعنی ممکن است نیروئی در دوران مبارزه ضد استبدادی، مواضع کاملا اصولی اتخاذ کند و به نیروهای راست آن زمان، یعنی استبداد و نیروهای هوادار حکومت سرمایه داری وابسته، در تضاد باشد، اما پس از پیروزی مبارزه ضد استبدادی دیگر کشش مبارزه ضد امپریالیستی نداشته باشد و برای حمایت از منافع طبقاتی‌اش در جرگه نیروهای راست قرار بگیرد. مانند ارتجاع و لیبرالیسم مذهبی که کاملا این وضعیت را دارا هستند. پس در تعیین «راست» و «چپ» اگر شرایط مشخص و مقطع زمانی فراموش شود، به اشتباه دچار خواهیم شد.

امپریالیسم را هیولائی موهوم و ذهنی پنداشتن و تضاد با حاکمیت را به وحدت مبدل کردن، یک سری عملکردهای «راست روانه» هستند که هم نیروهای راست گرا، و هم اپورتونیست‌های راست و هم نیروهائی که در مقطع کنونی عملکردهای راست روانه دارند، این موضع را انتخاب می‌کنند، هر چند ممکن است ذهنیت‌های متفاوتی داشته باشند؛ و یا مطلق کردن مبارزه طبقاتی که فراموشی تضاد با امپریالیسم و طبعا مطلق شدن تضاد با حاکمیت (خصوصا ارتجاع) را در پی دارد، یک موضع گیری است که هم نیروهای چپ، هم نیروهای اپورتونیست چپ و هم نیروهائی که در شرایط فعلی عملکردهای چپ روانه دارند، این موضع را بر می‌گزینند. نتیجه‌ای که می‌توان از این قسمت بحث گرفت، این است که «راست روی» می‌تواند در موضع باشد، اما «راست» بودن حتما در ماهیت است و یا «چپ روی» ممکن است عارضی و مقطعی باشد، ولی «چپ» بودن، قطعا امری ماهیتی و مستمر است.

در انتهای این قسمت، به آخرین واژه در این رابطه می‌رسیم و آن «اپورتونیسیم چپ نما» است. اپورتونیسیم چپ نما به نیروی اپورتونیستی اطلاق می‌شود که ماهیتا گرایش به راست دارد، ولی در شعارها و موضع گیری‌ها، چپ روی می‌کند و به اصطلاح، کاسه داغ‌تر از آتش می‌شود. نمونه بارز این جریان، قریشیان به سرکردگی ابوسفیان در زمان پیامبر (ص) و خصوصا علی (ع) می‌باشند. زمانی که پیامبر درگذشت و شورای سقیفه تشکیل شد، ابوسفیان با گروهی به نزد علی (ع) رفتند و با شعارهای تند و آتشین، سعی در برانگیختن امام علی علیه ابوبکر داشتند، که امام خطبه ۵ نهج البلاغه را در جواب آن‌ها ایراد نمود^{۱۳}. ابوسفیان در طی سال‌ها، چه زمانی که رو در روی اسلام قرار داشت و چه زمانی که مسلمان شد و در جبهه اسلام قرار گرفت، همواره ماهیت منافقانه خویش را حفظ کرد و قصد و هدفش از به راه انداختن جنگ میان علی و ابوبکر، به کف آوردن قدرت بود. یعنی در شعارها و موضع گیری‌ها، شدیداً چپ روی می‌کرد، در حالی که ماهیتا راست و در صدد تجدید مناسبات قبائلی و جاهلی اولیه بود و لذا ابوسفیان و دارو دسته‌اش با تعریف فوق «اپورتونیست چپ نما» به شمار می‌روند. یا اینکه کودتاچیان سازمان مجاهدین، به دلیل آنکه به نفی مبارزه مسلحانه که تحت شرایطی خاص، می‌توانست تاکتیک اصولی نیروهای پیشگام باشد، پرداختند، ماهیت راست خود را نشان دادند، ولیکن در شعارهای خیلی چپ‌تر و افراطی‌تر از همه نیروها بودند و لذا از دیدگاه ما «اپورتونیست چپ نما» به شمار می‌روند.

۱۳. برای تحلیل این خطبه می‌توان به جزوه «چگونه با تضادهای اجتماعی» برخورد کنیم و یا کتاب «دوستان مردم کیانند و دشمنان آنان کدام؟» رجوع کنید.

۳ - کدامیک خطرناک‌ترند، اپورتونیسیم چپ یا راست؟

یکی از عمده‌ترین مسائلی که در رابطه با دو جناح اپورتونیسیت‌های چپ و راست مطرح است، درجه خطرناکی هر یک از این دو برای جبهه خلق است و بدین معنا که بدون هیچ تردیدی، این دو جبهه یعنی چه اپورتونیسیم راست و چه اپورتونیسیم چپ، آب به آسیاب جبهه ضد خلق می‌ریزند و «عملکرد» هر دوی آن‌ها، به نفع ضد خلق است، ولیکن موضوع حساس در اهم و مهم کردن این‌ها است. پاسخ بدین سوال که کدامیک خطرناک‌ترند، اپورتونیسیم چپ یا راست؟ در تحلیل‌های مکرری که تاکنون، پیرامون «ارتجاع» و «لیبرالیزم» و اصلی و فرعی نمودن آنان ارائه داده‌ایم، نکات مهمی را ابراز داشته‌ایم که توجه بدان‌ها، ما را یاری می‌کند تا در میان اپورتونیسیت‌های راست و چپ، رتبه بندی و درجه بندی کنیم. گفته‌ایم یکی از دلایل مهمی که اُملیسم (ارتجاع) را در مرتبه دشمن اصلی قرار می‌دهد، عبارت است از اینکه جاده صاف کن فُکلیسم (لیبرالیزم) است. ما بر این امر اعتقاد داشته و داریم که لیبرالیزم، ماهیتا خطرناک‌تر است. پس با اینکه ما لیبرال‌ها را خطرناک‌تر تشخیص داده‌ایم، به دو دلیل ارتجاع را دشمن اصلی قلمداد کرده‌ایم، یکی آنکه زمینه ساز حاکمیت لیبرال‌ها هستند و دوم، آنکه در مقطع کنونی ارتجاع، «فعلیت» دارد و اهرم‌های حکومت را تماماً در دست داشته و هنوز هم قادر به بسیج نسبی توده‌هاست.

حال با این مقدمه، به بررسی رابطه اپورتونیسیم چپ و راست می‌پردازیم. ما اگر چه «اپورتونیسیم راست» را ماهیتا خطرناک‌تر از «اپورتونیسیم چپ» برای جبهه خلق می‌دانیم و عملکردهای آنان را عامل وابستگی به امپریالیسم می‌دانیم، ولیکن به علت آنکه عملکردهای اپورتونیسیم چپ، زاینده و ایجادکننده و رشد دهند اپورتونیسیم راست است، برخورد افشاء گرایانه بیشتری نسبت به آن‌ها داریم. اما با اینحال اعتقاد داریم که در برخورد با «اپورتونیسیم چپ» هیچگاه نبایستی «فرعی» بودن تضاد آن را نادیده انگاشت و در ضمن دقت داشت که برخورد ما با اپورتونیسیم چپ در کلیت خود، اپورتونیسیم راست هم هدف داشته باشد، و نیز معتقدیم که هیچگاه نباید برخوردها با اپورتونیسیم، آب به آسیاب دشمنان عمده و اصلی و فرعی خلق‌های مان بریزد^{۱۴}. پس اگر چنانچه ما در موضع گیری‌هایمان مواضع تندی نسبت به اپورتونیسیم چپ اتخاذ می‌کنیم، تنها به دلیل آن است که آن‌ها را زمینه ساز رشد اپورتونیسیم راست می‌دانیم. (والا دقت فراوان داریم که در این میان امپریالیسم و ارتجاع، از برخوردهای ما سوء استفاده نکنند). آیا مگر همین حزب توده در آغاز انقلاب جزء منفورترین گروه‌ها به

۱۴. در این رابطه لازم است به ملاک‌های ما در باب اصلی و فرعی کردن تضادها دقت کافی مبذول شود. مثلاً اگر روزی اپورتونیسیم راست در حکومت شرکت جوید و با ارتجاع حاکم، هم کاسه گردد، دیگر برخورد ما با آن فرعی نبوده بلکه به مثابه دشمن اصلی خواهد شد و مسلم است که در این شرایط اپورتونیسیم راست دشمن اصلی و اپورتونیسیم چپ جزء تضادهای فرعی قرار می‌گیرند.

شمار نمی‌آمد و حتی هواداران آن جرات منتصب نمودن خودشان را به آن نداشتند؟ پس چه شده که اینک هواداران بیشتری پیدا کرده و وقیحانه و بیش‌رمانه بر سر نیروهای انقلابی یورش می‌برد؟ اوضاع چه فرقی کرده که این خائنین پس از سال‌ها ردالت و خیانت، اینک بی پروا خود را جزء نیروهای انقلابی قلمداد می‌کنند. مگر امروز نمی‌بینیم که این اپورتونیست‌های راست چگونه شایعه شکنجه را محکوم می‌کنند (!)، در مناظره‌های رادیو و تلویزیونی، بدون حضور نیروهای انقلابی و برنامه مشخص شرکت می‌کنند، با اجازه وزارت کشور تظاهرات مسالمت آمیز برپا می‌کنند، علت چیست و چه عاملی وجود دارد که به این اپورتونیست‌های راست این همه پر و بال داده است، تا بتوانند مماشات و سازشکاری‌های خویش را با ارتجاع و نیز مجیز گفتن حاکمیت (اعم از لیبرال‌های دولت موقت و حاکمیت ارتجاعی کنونی) را توجیه کنند؟ آیا اگر جبهه اپورتونیست‌های چپ، دست از افراط کاری‌های خویش بر می‌داشت و صف نیروهای انقلابی را در برخورد با تضادهای اجتماعی تقویت می‌کرد، این همه امکان و زمینه رشد برای اپورتونیسیم راست فراهم می‌شد؟ پس می‌بینیم عملکرد اپورتونیسیم چپ، مانع و حجابی شده که اپورتونیسیم راست در پشت آن سنگر گرفته و خیانت‌های خویش را توجیه می‌کند.

۴ - آیا اپورتونیست‌ها در جبهه خلق قرار دارند؟

در مورد جبهه خلق و یا «جبهه ضد خلق»، مقدمتا لازم است توضیحات کوتاهی بدهیم. اول آنکه رابطه این دو به هیچ وجه منفک نبوده و در دیدگاه ما، مسئله به این صورت تقسیم بندی نمی‌شود. دوم آنکه، همانگونه که ذیلا اشاره خواهیم کرد، ممکن است بسیاری از نیروها جزء جبهه خلق قرار داشته باشند که وجودشان موقتی باشد و پس از مدتی از آن خارج گردند و مسلم است که در این حالت، با آنکه این نیروها در جبهه خلق قرار دارند، اما عملکرد تماما خلقی ندارند^{۱۵}. اساسا در دیدگاه ما نیروهای اپورتونیست، چه چپ، چه راست و چه چپ‌نما، تا زمانی که به جبهه ضد خلق نپیوسته‌اند و عملا و مستقیم با آن همکاری نکرده‌اند، در «جبهه خلق» قرار دارند. اما در عین حال، عملکرد هر سه اینها به نفع جبهه ضد خلق است. در مقطع کنونی تمام نیروها و گروه‌ها و دستجاتی که به مبارزه ضد امپریالیستی - ضد استثماری معتقد باشند، هر چند که در عمل، انحراف داشته و به نفع ضد خلق کار کنند، در جبهه خلق قرار می‌گیرند و بالعکس نیروهائی که این مبارزه را به زیان خود دیده و در مقابل آن صف آرائی می‌کنند، در جبهه ضد خلق قرار می‌گیرند. (البته مسلم است که در

۱۵. در رابطه با «جبهه خلق» و «ضد خلق» در آینده، توضیحات کاملی خواهیم داد.

جبهه ضد خلق، عمدتاً نیروها به عملکرد خویش آگاهی دارند). مثلاً در مقطع کنونی، سرمایه‌داران وابسته، فئودال‌های وابسته، لیبرال‌های وابسته، ساواکی‌ها و... در جبهه ضد خلق قرار دارند، در حالیکه بورژوازی مرفه و غیرمرفه، و طبقه مستضعف و نیروهای خلقی و حتی اپورتونیست‌ها، در جبهه خلق قرار دارند.

بنابراین اپورتونیست‌ها (و یا حتی مرتجعین و لیبرال‌های مذهبی غیروابسته)، نیروهائی هستند که در جبهه خلق قرار داشته، اما علیه آن حرکت کرده و گاه به نفع جبهه ضد خلق عمل می‌کنند. این تعریف دقیقاً از این اصل نشأت می‌گیرد که عملکرد ضد خلقی داشتن، دلیل بر ضد خلقی بودن و در جبهه ضد خلق قرار داشتن نیست. یعنی اگر چه اپورتونیست‌ها عملکردشان غیرخلق‌ی و گاه ضد خلقی است، ولیکن این‌ها نیروهائی هستند که دوران گذار از جبهه خلق را طی می‌کنند و اگر به مسیر اصولی مبارزه باز نگردند، به جبهه ضد خلق پیوسته و دیگر نمی‌توان بر آن‌ها نام اپورتونیست نهاد. چون در تعریفی که از اپورتونیسم و یا منافق در آغاز مقاله نمودیم، اشاره کردیم که منافق عبارت است از، انسان ایمان آورده کافر شده که مستقیماً در جبهه کفر شرکت ندارد، بلکه هنوز در میان «مومنین» به سر می‌برد، هر چند که به تدریج منافقین به سمت کفر کامل میل می‌کنند و به جبهه کافرین می‌پیوندند^{۱۶}. پس اپورتونیسم به نیروهائی اطلاق می‌شود که در «ذهنیت» گاه مواضع مترقی دارند، ولیکن در عینیت و عملکرد، به نفع ضد خلق کار می‌کنند. به عنوان مثال می‌توان از عملکردهای ضد خلقی هیئت حاکمه اعم از مرتجعین و لیبرال‌ها نام برد که به علت آنکه مستقیماً با جبهه ضد خلق اتصال ندارند هر چند که عملکردهای ضد خلقی دارند نمی‌توان آن‌ها را ضد خلق نامید. اما روزی که سلطه اقتصادی امپریالیسم به تدریج به سلطه سیاسی بدل شود، دیگر هیئت حاکمه به عنوان جزئی از جبهه ضد خلق خواهد بود.

۵ - چگونه با اپورتونیست‌ها برخورد کنیم؟

پپیجیدگی تضادهای فرعی حاکم بر جامعه، برخورد با تضادهای گوناگون را قدری دشوار می‌سازد، خصوصاً برخورد با تضادهای فرعی که گاه و بیگاه در آرایش تضادهای عمده، اصلی و فرعی تأثیر می‌گذارند، از جایگاه ویژه و خاصی برخوردار است. از جمله برخورد با این تضادها، برخورد با اپورتونیست‌های چپ و راست است. پیامبر (ص) و امام علی (ع) نیز در دوران سازندگی خویش، بارها و بارها با این تضادها رو در رو بودند. منافقین مدینه به سردمداری عبدالله بن ابی، یهودیان بنی

۱۶. پروسه کافر شدن منافق، در آیات اولیه سوره بقره در مقاله «دگماتیسم، مانع تأثیر پذیری...» تفسیر شده است.

قریظه و بنی قینقاع و... اپورتونیستهائی بودند که از درون به انقلاب پیامبر لطمه می‌زدند. هم چنین دو جبهه ناکثین و مارقین، اپورتونیستهای راست و چپی بودند که حتی تا آنجا فعال شدند که امام قبل از برخورد با جبهه قاسطین (معاویه)، با آنان رو در رو شد؛ و یا اپورتونیستهای چپ نما به سردمداری ابوسفیان، که قیام نکردن علی را علیه ابوبکر، ناشی از «ترس وی از مرگ» قلمداد می‌کردند! ما در مقاله «وحدت‌های تاکتیکی در برخورد با تضادها» به میزان لازم در باب برخورد امام علی و پیامبر با تضادهای حاکم بر جامعه‌شان، سخن گفتیم و اینک دیگر نیازی به تکرار آنها نمی‌بینیم.

مع الوصف می‌توانیم برخورد با اپورتونیسیم را به صورت زیر خلاصه کنیم: در وهله اول، یعنی زمانی که اپورتونیستهای با جبهه ضد خلق نپیوسته‌اند و تنها عملشان به نفع آن جبهه است، با آنها برخورد افشاگرایانه و مکتبی - سیاسی می‌کنیم و هر گاه احساس کردیم برخورد ما با آنها به نفع تضاد عمده، اصلی و فرعی در می‌آید، در مقابلشان سکوت می‌کنیم تا خودبخود ایزوله شوند. اما در مرحله دوم، هر گاه احساس کنیم اپورتونیستهای با یکی از سه تضاد عمده، اصلی و یا فرعی متصل شده‌اند، همان شیوه برخوردی را با آنها خواهیم داشت، که با تضاد عمده، اصلی و فرعی داریم، و دیگر مرزبندی میان آنها قائل نمی‌شویم. با این حال، در حالیکه عملکردهای ضد خلقی اپورتونیستهای را افشاء می‌کنیم، از یاد نمی‌بریم که تنها تضادمان با جبهه ضد خلق، یعنی امپریالیسم به سرکردگی آمریکا و اعوان و انصار داخلی‌اش «مطلق» است و تضاد ما با اپورتونیستهای جنبه نسبی دارد و هیچ گاه نباید عملی مرتکب شویم که اپورتونیستهای را به دامان جبهه ضد خلق و یا حتی ارتجاع و لیبرالیسم بیندازیم.

امید است با تحلیلی که پیرامون، اپورتونیسیم در سه بخش: اپورتونیسیم در انسان، اپورتونیسیم در تشکیلات، اپورتونیسیم در جامعه، به عمل آوردیم، گام‌هایی هرچند کوتاه در جهت نیل به آرمان‌های اصیل توحیدی مان برداشته باشیم و بتوانیم با مرزبندی اصولی میان تضادها شیوه برخورد صحیح با آنها را چه در رابطه با آفت انسانی آن، چه در تشکیلات و چه در جامعه بیاموزیم.

